



پس پاسخ قومش فقط این سخن بود: «خاندان لوط را از شهرتان بیرون کنید؛ زیرا آنان، مردمی هستند که پاکدامنی می‌ورزند.» ۵۶ پس از آن، او و خانواده‌اش را نجات دادیم؛ مگر همسرش را که از باقی‌ماندگان (در عذاب) قرار دادیم. ۵۷ و به‌راستی بر آنان بارانی (بی‌سابقه از سنگ) بارانندیم، و باران هشدار داده شدگان چه بد بود! ۵۸ بگو: سپاس و ستایش، برای خداست، و درودی (فراوان) بر بندگان او که آنان را برگزید. آیا خدا بهتر است، یا آنچه (با او) شریک می‌کنند؟ ۵۹ آیا (معبودهای آنان بهترند، یا) کسی که آسمان‌ها و زمین را آفرید؟ و از آسمان، آبی برایتان فرستاد، و به وسیله‌ی آن، باغ‌هایی خرم و بهجت‌انگیز رویانندیم که محال است شما بتوانید درختانش را برویانید. آیا همراه «الله»، خدایی وجود دارد؟ حقیقت این است که آنان، افرادی منحرف هستند. ۶۰ آیا

﴿۵۶﴾ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ أَلْ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ أَنْهُمْ أَنْاسُ يَنْتَهَرُونَ ﴿۵۶﴾ فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَاهَا مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿۵۷﴾ وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ ﴿۵۸﴾ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ ۚ اللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۵۹﴾ أَمِنْ خَلْقِ السَّمُوتِ وَالْأَرْضِ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَاقَ ذَاتِ بَهْجَةٍ مَكَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا ۚ أَلَيْسَ اللَّهُ مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعِدُونَ ﴿۶۰﴾ أَمِنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِي وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا ۚ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۶۱﴾ أَمِنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ ۚ أَلَيْسَ اللَّهُ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ ﴿۶۲﴾ أَمِنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيْحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ۚ أَلَيْسَ اللَّهُ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۶۳﴾

(معبودهای آنان بهترند، یا) کسی که زمین را قرارگاهی (ثابت و آرام) قرار داد، و در شکاف‌هایش رودهایی نهاد، و برای آن، کوه‌هایی محکم و پابرجا قرار داد، و میان دو دریا (ی‌شور و شیرین)، مانعی قرار داد (تا با هم مخلوط نشوند)؟ آیا همراه «الله»، خدایی وجود دارد؟ حقیقت این است که بیشتر آنان نمی‌دانند. ۶۱ آیا (معبودهای آنان بهترند، یا) آن که (دعای) شخص درمانده را - در هنگامی که او را بخواند - اجابت می‌کند و بدی‌ها و مشکلات را برطرف می‌کند و شما را جانشینان (خود در روی) زمین قرار می‌دهد. آیا همراه «الله»، خدایی وجود دارد؟ اندکی (از شما) پند می‌گیرید. ۶۲ آیا (معبودهای آنان بهترند، یا) آن که در تاریکی‌های خشکی و دریا، راه را به شما نشان می‌دهد، و آن که بادها را مژده‌رسان، پیشاپیش (باران) رحمتش می‌فرستد؟ آیا همراه «الله»، خدایی وجود دارد؟ خدا از شرک‌ورزی آنان بسی برتر است. ۶۳

چراکه بسیاری از اوقات، ما در حوایج خود به اسبابی ظاهری متوسل می‌شویم که اطمینانی بدان‌ها نداریم.

پاسخ: آنچه گفته شد، توجه و تعلق غریزی قلب بود، و آنچه در اشکال آمده، توجه فکریست که منشأش طمع و امید است، و این با آن فرق دارد. البته در ضمن توجه و توسل فکری، توجه غریزی و فطری نیز هست؛ اما این توجه فطری، به مطلق سبب است و نه به مصداق سبب، و مطلق سبب نیز هرگز تخلف نمی‌پذیرد (برای مثال، بیماری که برای نجات از بیماری‌اش به دارو و درمان متوسل می‌شود، فطرتش او را به چنین کاری واداشته؛ یعنی به او فهمانده که شفا دهنده‌ای هست؛ ولی فکر او به این خیال افتاده که آن شفا دهنده شاید این دارو باشد. در این حال اگر دارو درمان نکرد، آن حکم فطری نقض نشده است).

اجابت دعای انسان؛ در گرو مشیت الهی

خداوند در آیهی دیگری از قرآن می‌فرماید: «اگر (خدا) بخواهد، مشکلی را که وی را برای آن خوانده‌اید، برطرف می‌کند.» (انعام/۴۱). در آیهی مورد بحث اما خداوند، اجابت دعا را به اراده و مشیت خود منوط دانسته و به داشتن حال اضطراب مقید کرده است؛ چگونه می‌توان این دو آیه را با یکدیگر جمع کرد؟

پاسخ این‌که در آیهی ۴۰ و ۴۱ سورهی انعام، چون هم امکان طلب غیر حقیقی (طلب از روی مکر و حيله، مانند فرعون/یونس/۹۱)) و هم طلب حقیقی از خداوند وجود دارد (چراکه قیامت، حتمی‌ست و امکان تحقق نیافتن ندارد، و رفع عذاب الهی را نیز هم می‌توان طلب حقیقی کرد و هم غیر حقیقی)، قید «ان شاء» آمده و لازم بوده که کشف ضر و اجابت، به مشیت خداوند مقید شود؛ اما چون چنین فرضی در مورد مضطر وجود ندارد، خداوند بر اجابت دعایش اراده‌ی مطلق کرده است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۵، صص ۵۴۵-۵۴۸).

مصداق بارز مضطر در عالم

در روایتی می‌خوانیم که امام باقر علیه السلام فرموده است: «به خدا سوگند، گویا من مهدی علیه السلام را می‌بینم که پشت به حجرالاسود زده و خدا را به حق خود می‌خواند ...» سپس فرموده است: «به خدا سوگند، مضطر در کتاب خدا در آیهی «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ...» اوست. (نورالثقلین، ج ۳، ص ۹۴). در حدیثی از امام صادق علیه السلام چنین می‌خوانیم: «این آیه، در مورد مهدی (عج) آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده. به خدا سوگند، مضطر اوست. هنگامی که در مقام ابراهیم، دو رکعت نماز به جا می‌آورد و دست به درگاه خداوند متعال بر می‌دارد، خدا دعای او را اجابت و ناراحتی‌ها را برطرف می‌کند و او را خلیفه‌ی خود بر روی زمین قرار می‌دهد.» (همان). /ب

۶۲. دعای مضطر، صادقانه است، و دعای صادقانه، مستجاب

مراد از اجابت مضطر در وقت خواندن خدا این است که خدا دعای دعاکنندگان را مستجاب می‌کند و حوایجشان را برمی‌آورد. آمدن قید اضطراب برای این است که در این حال، دعای داعی از حقیقت برخوردار است و دیگر گزاف و بیهوده نیست؛ چون تا آدمی بیچاره و درمانده نشود، دعاهايش، حقیقت حال اضطراب را ندارد. پس خدا وقتی دعا را مستجاب می‌کند که دعاکننده، او را به راستی بخواند؛ نه این‌که در دعا رو به خدا کند و دل به اسباب ظاهری داشته باشد. این حال، وقتی دیده می‌شود که امید دعاکننده از همه‌ی اسباب ظاهری قطع شده باشد (مضطر باشد)؛ یعنی بداند که دیگر هیچ‌کس و هیچ چیز نمی‌تواند گره از کارش بگشاید. در این حال، دست و دل بنده با هم متوجه خدا می‌شود. خدا نیز وعده داده است: «بخوانید مرا تا شما را اجابت کنم.» (مؤمن/۶۰)؛ یا فرموده است: «و هنگامی که بندگان من از تو در باره‌ی من سؤال کنند، (بگو): من نزدیک‌ام.» دعای دعاکننده را هنگامی که مرا می‌خواند، پاسخ می‌گویم.» (بقره/۱۸۶). البته در این آیات، هیچ قیدی برای دعا نیاورده؛ جز این‌که فرموده است در دعا مرا بخوانید.

بعضی از مفسران گفته‌اند که چون بعضی دعاها اجابت نمی‌شود، معنای آیه این است که اجابت‌کننده‌ی دعای مضطر، هر گاه اجابت شود، ما هستیم؛ نه این‌که هر داعی که مضطر کند، ما اجابت می‌کنیم (ر.ک: روح المعانی، ج ۲۰، ص ۶). البته این قول باطل است؛ چراکه گفته شد که هر گاه خدا به راستی خوانده شود، دعا مستجاب خواهد شد. در آیات دیگری از قرآن نیز این حقیقت تبیین شده است (یونس/۱۲ و ۲۲).

فطرت در توجهاتش اشتباه نمی‌کند

نفس آدمی با توجه غریزی و فطری‌اش اگر به امری متوجه شود، بی‌گمان بدان اطمینان دارد؛ پس حکم فطرت که مترتب بر اطمینانی‌ست که نفس نسبت به یک چیز دارد، نظیر زمانی‌ست که انسان حاجتی دارد و یقین دارد که اگر نزد فلانی برود، او حاجتش را برمی‌آورد. حال این فطرت با اطمینانی که نفس به قضای حاجت توسط خداوند دارد، آدمی را به دعا و خواندن خدا و عرض حاجت به پیشگاه او وامی‌دارد؛ چون در فرض موضوع (مضطر بودن)، انسان با تمام وجود دریافت کرده که تمامی اسباب ظاهری از کار افتاده‌اند.

اشکال: این‌که گفته شد انسان برای عرض حاجت سراغ کسی یا چیزی می‌رود که یقین به کارآمدی‌اش دارد، درست نیست؛



أَمَّنْ يَبْدُوَ الْخَلْقُ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ط
 أَلَيْسَ اللَّهُ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٦٩﴾ قُلْ
 لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ
 أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ﴿٧٠﴾ بَلِ ادْرَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ كُلَّ هُمْ
 فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ ﴿٧١﴾ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا
 إِذَا كُنَّا تُرَابًا وَءَابَاؤُنَا أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ ﴿٧٢﴾ لَقَدْ وَعَدْنَا
 هَذَا نَحْنُ وَءَابَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٧٣﴾
 قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ﴿٧٤﴾
 وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ ﴿٧٥﴾
 وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٧٦﴾ قُلْ عَسَى
 أَنْ يَكُونَ رَدْفٌ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ ﴿٧٧﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ
 لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٧٨﴾ وَإِنَّ
 رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٩﴾ وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ
 فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٨٠﴾ إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ
 يَقُصُّ عَلَى بَنِي إِسْرَءِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٨١﴾

آیا (معبودهای آنان بهترند، یا) آن که
 آفرینش را آغاز کرد و دوباره (در قیامت،)
 آن (آفرینش) را دوباره تکرار خواهد کرد
 و آن که از آسمان و زمین به شما روزی
 می دهد؟ آیا همراه «الله»، خدایی وجود
 دارد؟ بگو: اگر راست می گوید، دلیل خود
 را بیاورید. ۶۹ بگو: جز خدا، هیچ کسی در
 آسمان ها و زمین از غیب آگاهی ندارد، و
 آنان نمی دانند (پس از مردن، در) چه زمانی
 زنده خواهند شد؟ ۷۰ حقیقت این است
 که دانش آنان در مورد آخرت، (به سبب
 غرق شدن در مادیات،) به پایان رسیده
 است. آری، آنان در مورد قیامت در شکی
 (بزرگ) به سر می برند؛ آری، آنان از (درک)
 آن کورند. ۷۱ کافران گفتند: «آیا هنگامی
 که ما و اجداد و نیاکان مان خاک شویم،
 آیا حقیقتاً ما (از گورهایمان) بیرون آورده
 می شویم؟» ۷۲ به راستی بیشتر (نیز) این
 (سخنان) به ما و نیاکان مان وعده داده

شده است. این (ها) فقط افسانه های پیشینیان است.» ۷۳ بگو: در زمین سیر و سیاحت کنید. آنگاه ببینید که
 فرجام گنه کاران چگونه بوده است. ۷۴ به سبب (کفر و عناد) آنان اندوهگین مباش و از نیرنگ هایشان دل تنگ
 مشو. ۷۵ می گویند: «اگر راست می گوید، این وعده ی (عذاب) کی فرا می رسد؟» ۷۶ بگو: چه بسا برخی از
 چیزهایی که می خواهید در آن شتاب شود، حقیقتاً در پی شما باشد و (به زودی) به شما برسد. ۷۷ به راستی که
 پروردگار تو به مردم، لطفی (بی مانند) دارد؛ ولی بیشتر آنان سپاسگزاری نمی کنند. ۷۸ و بی شک پروردگارت از
 آنچه سینه هایشان مخفی نگه می دارد و آنچه آشکار می کنند، آگاه است. ۷۹ و هیچ چیز پنهانی در آسمان و
 زمین وجود ندارد، مگر این که در نوشته ای آشکار (ثبت شده) است. ۸۰ این قرآن، بیشتر مواردی را که بنی اسرائیل
 در آن با هم اختلاف دارند، برایشان بازگو می کند. ۸۱

۶۴. عقلانیت؛ اساس دین

برای دست یافتن به معارف غنی وحیانی که سلطان علوم و معارف است، دو منبع وجود دارد؛ عقل و نقل. مقصود از نقل، قرآن و سنت است. با تعطیل کردن یکی از دو منبع معرفتی و نگاه استقلالی به منبع دیگر، جفایی بزرگ در تاریخ روی نموده است؛ در حالی که نیل به حقیقت، از طریق بهره‌برداری تام از هر دو منبع ممکن می‌شود. کسانی که عقل را بی‌اعتبار شناسانده و سهم آن در کشف حقایق را انکار کرده‌اند، آیات بسیاری از قرآن را که به تبیین جایگاه عقل و حُجَّت آن اختصاص دارد، نادیده گرفته‌اند.

بارها در آیات قرآن می‌خوانیم که از مخالفان دلیل خواسته شده است؛ به‌ویژه جمله‌ی «هاتوا بُرْهَانَكُمْ» (دلیل خود را بیاورید)، چهار بار در قرآن مجید آمده است (بقره/۱۱۱؛ انبیاء/۲۴؛ هُل/۶۴؛ قصص/۷۵). در موارد دیگر نیز روی کلمه‌ی «برهان» (محکم‌ترین دلیل همراه با صدق) تکیه‌ی ویژه شده است.

این منطق «برهان‌طلبی» اسلام، از محتوای قوی و غنی آن حکایت می‌کند؛ چرا که سعی دارد با مخالفان خود نیز برخورد منطقی داشته باشد. چگونه ممکن است چنین دینی از دیگران برهان مطالبه کند و خود بدان بی‌اعتنا باشد؟ آیات قرآن مجید، از استدالات منطقی و برهین علمی در سطوح متفاوت و برای مسائل گوناگون آکنده است. این درست برخلاف چیزی است که مسیحیت تحریف‌یافته امروزه روی آن تکیه می‌کند و مذهب را تنها کار «دل» می‌داند و عقل را از آن بیگانه معرفی می‌کند و حتی تضادهای عقلی در مذهب - همچون توحید در تثلیث - را می‌پذیرد، و برای همین، اجازه‌ی ورود انواع خرافات به مذهب را می‌دهد؛ در حالی که اگر مذهبی از عقل و استدلال جدا شود، هیچ دلیلی بر حقانیت آن یافت نخواهد شد و آن مذهب و ضد آن یکسان خواهد بود. عظمت این برنامه‌ی اسلامی (تکیه بر برهان و دعوت مخالفان به استدلال منطقی)، هنگامی آشکارتر می‌شود که توجه کنیم اسلام در محیطی ظهور یافت که بیشترین محتوای فکری محیط را خرافات بی‌پایه و اوهام غیرمنطقی تشکیل می‌داد (تفسیر نمونه، ج ۱۵، صص ۵۲۲-۵۲۳).

ملازمه‌ی الوهیت و ربوبیت، مبرهن است

خلقت و تدبیر در سراسر عالم، امری واحد و مستند به خداوند و قائم به اوست؛ حال وقتی ثابت شد که تدبیر، همان خلقت است، با در نظر گرفتن این‌که مشرکان معترف‌اند که خلقت، تنها مستند به خداست، ناگزیر اعتراف خواهند کرد که تدبیر

نیز تنها مستند به خداست. بنابراین اگر این خداوند است که تنها رب تمامی موجودات است و شریکی ندارد، لازم خواهد بود که الوهیت آلله‌ای که مشرکان به جای خدا می‌خوانند، باطل باشد؛ چراکه الوهیت که به معنای استحقاق عبادت است، ملازم با ربوبیت است؛ چون کسی مستحق عبادت و پرستش است که رب یعنی مالک و مدبر باشد. پس عبادت مشرکان، به هر طریقی که معمول ایشان است (برای شکر نعمت معبود، یا برای این‌که معبود، عابد را از شر و نعمت حفظ کند)، مربوط به تدبیری است که از شئون ربوبیت است، و چون غرض آیه، ابطال الوهیت خدایان دروغی است، خداوند به رسول گرامی صلی الله علیه و آله دستور می‌فرماید که از مشرکان مطالبه‌ی برهان کند و بپرسد که آن‌ها به چه دلیل خدایان شما هستند؛ تا وقتی از آوردن برهان عاجز ماندند، خود بفهمند که ادعایشان گزافه و عقیده‌شان خرافی است؛ چون اگر بخواهند دلیلی درست در باره‌ی الوهیت بیاورند، باید آن دلیل، ناظر به تدبیر بخشی از عالم باشد؛ در حالی که ثابت شد که تدبیر تمامی خلایق، تنها از آن خداست (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۵، صص ۵۵۱-۵۵۲).

برهانی دیگر برای نفی الوهیت خدایان دروغین

برهان دیگری که خداوند برای ابطال الوهیت خدایان دروغین اقامه فرموده، این است که خدایان آنان، علمی به غیب و قیامت ندارند و نمی‌دانند که در چه زمانی مبعوث می‌شوند. درست است که هیچ‌یک از موجودات زمینی و آسمانی، علمی بدان ندارند؛ ولی شأن معبود این است که امر پرستندگان خود را تدبیر کند، و یکی از امور خلق، موضوع جزاء در روز بعث است که باید آن را نیز تدبیر کند، و در نتیجه، روز و تاریخ آن را بداند؛ در حالی که آلله‌ی ایشان، چه ملائکه و چه جن و چه قدیسان از بشر - و نه صرفاً مشرکان (روح المعانی، ج ۲۰، ص ۱۳) - هیچ‌یک از روز بعث اطلاعی ندارند؛ پس اله و معبود نیستند.

با این بیان روشن می‌شود که جمله‌ی «لَا يَعْلَمُونَ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ»، برهان مستقلى برای ابطال الوهیت آلله‌ی مشرکان، و نیز برای اختصاص الوهیت انفرادی به خدای متعال است. همچنین روشن می‌شود که جمله‌ی «وَمَا يَشْعُرُونَ أَكِنَّةً يُعْنُونَ»، از قبیل عطف روشن‌ترین فرد غیب به آن است؛ چون گفتیم که مهم‌ترین چیزی که معبود باید بدان علم داشته باشد و آن را تدبیر کند، جزاء در روز بعث است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۵، صص ۵۵۲-۵۵۳). ب/

و به راستی هدایت و رحمتی (بزرگ) برای مؤمنان است. ۷۷ پروردگار تو با حکم خود در میان شان قضاوت خواهد کرد، و اوست که شکست ناپذیر و داناست. ۷۸ بنابراین، بر خدا توکل کن؛ زیرا تو بر حقیقتی آشکار (متکی) هستی. ۷۹ تو نمی توانی مردگان را شنوا کنی و نمی توانی دعوت (خود) را به گوش افراد کر برسانی؛ (آن هم) هنگامی که (به تو) پشت می کنند؛ در حالی که (از حق) روی گردانده اند. ۸۰ و تو نمی توانی افراد کور را هدایت کنی، (و بدین وسیله، از گمراهی دورشان کنی. تو (دعوت خود را) فقط به گوش کسانی می رسانی که به آیات و نشانه های ما ایمان دارند، و در نتیجه، تسلیم (ما) هستند. ۸۱ هنگامی که فرمان (عذاب الهی) بر آنان قطعی شود، جنبنده ای را از زمین برایشان بیرون می آوریم که (در این باره) با آنان سخن می گوید که «مردم به آیات و نشانه های ما یقین ندارند.» ۸۲ روزی (را یاد کن) که از هر

وَأَنَّهُ هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٧٧﴾ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ﴿٧٨﴾ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ ﴿٧٩﴾ إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ ﴿٨٠﴾ وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَى عَنْ صَلَاتِهِمْ إِنَّ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ ﴿٨١﴾ وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ ﴿٨٢﴾ وَيَوْمَ نَخْشِرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿٨٣﴾ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ قَالَ أَكَذَّبْتُم بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِطْ بِمَا عَلَّمْنَا أَمْ أَذُنُكُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨٤﴾ وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَتُحَقِّقُونَ ﴿٨٥﴾ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنَا فِيهِ وَالنَّهَارُ مُبْصِرًا ۖ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٨٦﴾ وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَنَعَّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلٌّ أَتَوْهُ دُخْرِينَ ﴿٨٧﴾ وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ ﴿٨٨﴾

امتی، افراد زیادی را از میان کسانی که آیات و نشانه های ما را انکار کردند، (خارج کرده و) جمع می کنیم، و آنان نگاه داشته می شوند تا همه به هم بپیوندند. ۸۳ پس هنگامی که می آیند، (خدا) می فرماید: «آیا آیات و نشانه های مرا انکار کردید؛ در حالی که هیچ احاطه ای علمی به آن ها نداشتید؟ اصلاً شما (جز انکار) چه کاری می کردید؟ ۸۴ (آری،) به سبب ستم کاری شان، فرمان (عذاب) بر آنان قطعی می شود و در نتیجه (دیگر) سخن نمی گویند. ۸۵ آیا توجه نکرده اند که ما شب را پدید آوردیم تا در آن آرامش یابند، و روز را روشنی بخش (قرار دادیم)؟ بی شک در این (پدیده)، نشانه هایی برای افراد با ایمان وجود دارد. ۸۶ روزی (را یاد کن) که در صور دمیده می شود، و در پی آن، هر کس که در آسمان ها و هر کس که در زمین است، در وحشت فرو می رود، مگر کسانی که خدا بخواهد، و همگان خوار و ذلیل در پیشگاه او حاضر می شوند. ۸۷ و (روز قیامت)، کوه ها را مشاهده می کنی (و) می پنداری که بی حرکت اند؛ در حالی که مانند حرکت ابرها در حرکت اند. قطعاً خداوند (چنین) آفرید؛ همو که (آفرینش) همه چیز را محکم و استوار قرار داد. (در آن روز)، او از کارهای آنان آگاه است. ۸۸

حیات و ممات در زبان قرآن

اسلام، علاوه بر این که معیار حیات و شخصیت انسان را ارزش های روحانی او می شمرد، عدم تأثیر و فایده ی اجتماعی را نیز معیار مرگ می شناساند.

کسی که در ظاهر زنده است، اما چنان در شهوات فرو رفته که نه ناله مظلوم و نه صدای منادی حق را می شنود، نه چهره ی انسان های بینوا و نه آثار عظمت پروردگار در صحنه ی آفرینش را می بیند، و نه حتی يك لحظه به آینده و گذشته ی خویش می اندیشد، در منطق قرآن مرده است؛ اما کسانی که بعد از مرگ هم آثار نیکویشان، جهانی را فرا گرفته، و افکار و خط و راهشان، رهبر و راه‌ما و اسوه است، زنده و جاویدان اند (همان، صص ۵۴۳-۵۴۵).

اشتمال حیات بر حیات برزخی (حیات پس از مرگ طبیعی انسان) در منطق قرآن (آل عمران/۱۶۹-۱۷۱) نیز مؤید این معناست که حیات، منحصر به حیات طبیعی نیست. این دلایل، بر وجود حیات پس از مرگ دلالت می کنند:

۱- در زیارات حضرات معصومین علیهم السلام خطاب به آنان می خوانیم که شما کلام ما را می شنوید و سلام ما را پاسخ می دهید، و همین طور اعمال امت بر شما عرضه می شود (کشف الارتیاب، ص ۱۰۹).

۲- پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به اجساد کشتگان مشرکان بدر رو کرد، آن‌ها را با نام‌هایشان صدا زد و گفت: «آیا بهتر نبود که از خدا و پیامبرش اطاعت می کردید؟ ما آنچه را که خدا وعده داده بود، یافتیم؛ آیا شما نیز آنچه را که پروردگارتان وعده داده بود، یافتید؟!» در این هنگام، از حضرت پرسیده شد: ای رسول خدا، تو با اجساد سخن می گویی که روح ندارند؟ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست، شما نسبت به آنچه می گویم، شنواتر از آن‌ها نیستید.» (صحیح بخاری، ج ۵، ص ۹۷).

۳- در نبرد جمل نیز علی علیه السلام خطاب به جنازه ی کعب بن سور، قاضی بصره، فرمود: «وای بر تو، ای کعب! علم و دانش داشتی؛ اما برای تو سودی نداشت، و شیطان تو را گمراه کرد و به آتش دوزخ فرستاد.» (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۴۸).

۴- هنگامی که حضرت علی علیه السلام از جنگ صفین باز می گشت، در کنار قبرستانی که پشت دیوار شهر کوفه قرار داشت، خطاب به مردگان، سخنانی در ناپایداری دنیا گفت و سپس فرمود: «این خبر ما بود؛ شما چه خبری دارید؟» بعد افزود: «اگر به آن‌ها اجازه ی سخن گفتن داده شود، به شما خبر می دهند که بهترین زاد و توشه ی آخرت، تقوی است.» (نهج البلاغه، حکمت ۱۳۰). /ب

۸۰- ۸۱. برخی، راه هدایت را بر خود بسته‌اند

خداوند، هدایتگری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای گروهی از انسان‌ها را بی‌ثمر می‌داند. بنابراین به ایشان می‌فرماید که تو این توان را نداری که دعوت را به مردگان بشنوی؛ زیرا ایشان کردند و نمی‌شنوند، و کورند و گمراه، و تو نمی‌توانی دعوت را به گوش کران، آن هم در حالی که به تو پشت می‌کنند و می‌روند، برسانی. البته شاید اگر پشت نمی‌کردند، ممکن بود، اگرچه با اشاره، حرف را به ایشان فهماند. همچنین تو نمی‌توانی کور را از گمراهی‌اش برهانی و هدایتش کنی. تنها قدرتی که تو داری، این است که دعوت خود و آیات قرآن را که بر ما دلالت می‌کند، به گوش مؤمنان برسانی؛ چون مؤمنان، به سبب اذعان و ایمانی که به این حجت‌های حق دارند، تسلیم ما هستند و تو را در آنچه دلالت می‌کند، تصدیق می‌کنند.

هر کس که درباره‌ی حجت‌های حق یعنی آیات آفاقی یا آیات انفسی با سلامت عقل تعقل کند و آنگاه با ایمان و انقیاد تسلیم آن‌ها شود، از مردگان و از مهرشدگان که خدا بر گوش و چشمشان مهر نهاده، نیست (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۵، ص ۵۵۹). پس مخاطب راستین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، زندگان اند؛ کسانی که روحی زنده و بیدار و حق طلب دارند؛ نه مردگان زنده‌ما که تعصب و لجاجت و استمرار بر گناه، فکر و اندیشه‌ی آنان را تعطیل کرده است؛ چنان‌که تمام راه‌های درک حقیقت به روی آن‌ها بسته شده است؛ قلب‌هاشان مرده، گوش‌هاشان کر و چشمانشان نابیناست.

مجاری شناخت و موانع آن

این دو آیه‌ی شریف، مجموعه‌ی روشنی از عوامل شناخت و طرق ارتباط انسان با جهان خارج را بازگو می‌کند: حس تشخیص و عقل بیدار در مقابل دل‌مردگی؛ گوش شنوا برای جذب سخنان حق از طریق سمع؛ و چشم بینا برای مشاهده‌ی چهره‌ی حق و باطل از طریق بصر. لجاجت و خودسری و تقلید کورکورانه و گناه اما چشم حقیقت‌بین انسان را نابینا و گوش او را کر می‌کند و گاه عقل و قلب او را نیز از کار می‌اندازد. چنین کسانی اگر تمام انبیا و اولیا و فرشتگان هم برای هدایت‌شان بسیج شوند، کاری برایشان نمی‌توانند بکنند؛ چراکه ارتباطشان با عالم بیرون وجودشان به‌کلی قطع است و تنها در خود فرو رفته‌اند! این نکته، شایان یادآوری‌ست که منظور از ایمان و تسلیم، این نیست که انسان‌ها حقایق دین را بیشتر پذیرفته باشند؛ که این، تحصیل حاصل است؛ بلکه هدف، بیان این نکته است که انسان تا روح حق‌طلبی و خضوع در برابر فرمان خدا نداشته باشد، هرگز به سخنان پیامبران گوش نخواهد داد (تفسیر نمونه، ج ۱۵، صص ۵۴۰-۵۴۱).



مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ ﴿٨٩﴾ وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي التَّارِهِلِ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٩٠﴾ إِنَّمَا أَمْرُهُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٩١﴾ وَأَنْ أَتْلُو الْقُرْآنَ فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدَىٰ لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنْذِرِينَ ﴿٩٢﴾ وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٩٣﴾

سُورَةُ الْقَصَصِ ﴿آيَاتُهَا ٨٨﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
طَسَمَ ﴿١﴾ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿٢﴾ تَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٣﴾ إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَّبِعُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِ نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴿٤﴾ وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ﴿٥﴾

کسانی که (با خود) نیکی آورند، بهتر از آن را خواهند داشت، و ایشان از وحشت آن روز در امان‌اند. ۸۹ و کسانی که (با خود) بدی آورند، به صورت در آتش افکنده خواهند شد (و به آنان گفته می‌شود): «مگر (به چیزی) غیر از کارهایتان جزا داده می‌شوید؟» (بگو:) من مأمور شده‌ام که فقط پروردگار این شهر را بپرستم؛ همو که آن را عزیز و محترم کرده است، و همه چیز فقط برای اوست، و مأمور شده‌ام که از تسلیم شدگان باشم؛ ۹۱ و این که قرآن را بخوانم. و پس از آن، هر کس هدایت شود، به سود خود هدایت یافته، و هر کس گمراه شود، بگو: من فقط هشداردهنده هستم. ۹۲ و بگو: سپاس و ستایش، از آن خداست. به زودی نشانه‌هایش را به شما نشان می‌دهد، و بدین ترتیب، آن‌ها را خواهید شناخت. (آری)، پروردگارت از کارهایتان غافل نیست. ۹۳

سورہی قصص (در مگه نازل شده است)

به نام خداوند بخشندهی مهربان

طا، سین، میم. ۱ این‌ها، آیات کتاب روشن‌گر است. ۲ (بخشی) از سرگذشت موسی و فرعون را که سراسر حق است، برای (بهره‌مند شدن) افراد بالیمان، بر تو می‌خوانیم. ۳ فرعون در سرزمین (مصر) طغیان و سرکشی کرده و مردم آن را به فرقه‌های مختلفی تقسیم کرده بود (تا مبادا متحد شوند و شورش کنند). گروهی از آنان را به سبب ضعف و فقرشان، زیر آزار و فشار قرار داده بود. پسرهایشان را بسیار سر می‌برید و زنان‌شان را (برای کنیزی) زنده می‌گذاشت. این بدان سبب بود که او از فسادگران بود. ۴ و ما می‌خواهیم بر کسانی که در زمین به سبب ضعف و فقرشان زیر آزار و فشار بودند، منت بگذاریم و آنان را پیشوایان (مردم) قرار دهیم، و آنان را وارثان (زمین) کردیم. ۵

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

از سوی فراعنه‌ی زمان خود تحقیر و استهزا می‌شدند و فشار و ظلم و ستم می‌دیدند. سرانجام خدا به دست همین گروه، درهای قصرهای کسرها و قیصرها را گشود و آن‌ها را از تخت قدرت به زیر کشاند و بینی مستکبران را به خاک مالید. نمونه‌ی گسترده‌تر آن البته ظهور حکومت حق و عدالت در تمام کره‌ی زمین به وسیله‌ی مهدی (عج) آل محمد ﷺ است.

این آیات، از جمله آیاتیست که ظهور چنین حکومتی را به‌روشنی بشارت می‌دهند. در روایات اسلامی نیز می‌خوانیم که ائمه‌ی اهل بیت (علیهم‌السلام)، در تفسیر این آیه، به این ظهور بزرگ اشاره کرده‌اند (تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۱۸).

علی‌السلام فرموده است: «دنیا، پس از چموشی و سرکشی، همچون شتری که از دادن شیر به دوشنده‌اش خودداری می‌کند و برای بچه‌اش نگه می‌دارد، به ما روی می‌آورد...» سپس آیه‌ی «وَرُئِدُوا نَمَتًا...» را تلاوت کرده است (نهج‌البلاغه، حکمت ۲۰۹). باز هم ایشان در تفسیر آیه‌ی شریف (آیه‌ی ۵) می‌فرماید: «این گروه، آل محمد ﷺ هستند. خداوند، مهدی آن‌ها را بعد از زحمت و فشاری که بر آنان وارد می‌شود، برمی‌انگیزد و به آن‌ها عزت می‌دهد و دشمنان‌شان را ذلیل و خوار می‌کند.» (نورالثقلین، ج ۴، ص ۱۱۰).

در حدیثی از امام سجاد (علیه‌السلام) می‌خوانیم: «سوگند به کسی که محمد را بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده به حق قرار داد که نیکان ما اهل بیت و پیروان آن‌ها، به منزله‌ی موسی و پیروان او، و دشمنان ما و پیروان آن‌ها، چون فرعون و پیروان او هستند.» (یعنی سرانجام ما به پیروزی می‌رسیم و آن‌ها نابود می‌شوند و حکومت حق و عدالت، از آن ما خواهد بود) (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۸، ص ۱۵۸).

البته باید توجه کرد که تشکیل حکومت جهانی مهدی (علیه‌السلام) در آخر کار، هرگز مانع از تشکیل حکومت‌های اسلامی در مقیاس‌های محدودتر پیش از آن از طرف مستضعفان برضد مستکبران نخواهد بود، و هر زمان که مردم زمینه‌ی تشکیل آن را فراهم کنند، وعده‌ی حتمی و مشیت الهی در باره‌ی آن‌ها نیز تحقق خواهد یافت و این پیروزی نصیب‌شان می‌شود.

خداوند بر مستضعفان چنین منت نهاده است: ۱. ایشان را در زمین متمکن خواهد کرد؛ طوری که آنان را پیشوای دیگران قرار خواهد داد تا همگان به ایشان اقتدا کنند؛ ۲. آنان را وارث دیگران در زمین قرار خواهد داد. بعد از آن‌که زمین در دست دیگران بود و آنان هیچ جایی در زمین نداشتند، قسمتی از زمین را ملک آنان می‌کند تا در آن استقرار یابند و مالک آن باشند. فرعونیان اما برنامه‌ی دیگری در زمین دارند: آنان می‌خواهند قدرتشان بر تمام شئون هستی احاطه یابد، و این خواسته را با خوار کردن ضعیفان محقق می‌کنند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۶، ص ۱۰). ب/

۵-۴. آینده‌ی تاریخ را مستضعفان می‌سازند

گرچه ظلم در جهان وجود دارد؛ گرچه سازمان‌های جهانی دفاع از حقوق مستضعفان، مدافع حقوق اقویا و مستکبران‌اند؛ و گرچه وضع مظلومان، روز به روز وخیم‌تر می‌شود و مظلومی که بر آنان می‌رود، افزون‌تر می‌شود، آینده‌ی امیدبخش، از آن مستضعفان است، و صدا البته که این سنت خداست؛ هرچند مدیریت فرعونیان در این راه مانع‌تراشی کند.

مدیریت فرعون‌ی

مدیریت برتری‌جویانه‌ی فرعون‌ی، سعی بر گستردن دامنه‌ی سلطنت خود بر مردم و نفوذ دادن قدرت خویش در آنان از راه القای اختلاف و تفرقه‌افکنی میان اهل زمین دارد تا ایشان را دسته دسته کند، و در نتیجه، آنان متفق و یکدل و یک‌جهت نشوند تا نتوانند برضد مستکبران بشورند و قیام کنند و امور را دگرگونی بخشند.

علت طرح نقشه‌ی فرعونیان این است که آنان، جزء مفسدان زمین‌اند. این عمل فرعونیان به دلیل فسادانگیزی آنان در روی زمین است و این فسادانگیزی انسانیت را به‌سوی هلاکت و نابودی سوق می‌دهد. می‌دانیم که بر اساس خلقت عمومی انسان‌ها، میان آن‌ها در حقیقت وجود فرق گذاشته نشده، و به تمامی قبایل بشر از هستی، بهره‌ی مساوی داده شده و آنگاه همه به جهازی مجهز شده‌اند تا با بهره‌برداری از امکانات زمین به حیات اجتماعی هدایت شوند و هر یک به قدر ارزش وجودی و وزن اجتماعی خود بهره‌مند گردند. این همان اصلحیست که صنع ایجاد از آن خبر می‌دهد، و تجاوز از این سنت و آزاد کردن قومی و برده کردن قومی دیگر، و بهره‌مندی قومی از چیزهایی که استحقاق آن را ندارند و محروم کردن قومی دیگر از آنچه استحقاق آن را دارند، افساد در زمین است که انسانیت را به سوی هلاکت و نابودی می‌کشاند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۶، ص ۸۷).

حکومت جهانی مستضعفان

خداوند، قانونی کلی و عمومی را برای همه‌ی اعصار و قرون و همه‌ی اقوام و جمعیت‌ها بیان می‌فرماید: «ما اراده می‌کنیم که بر مستضعفان منت گذاریم و آن‌ها را پیشوایان و وارثان حکومت روی زمین قرار دهیم.»

این بشارتی در باره‌ی پیروزی حق بر باطل و ایمان بر کفر، همچنین بشارتی به همه‌ی انسان‌های آزاده و خواهان حکومت عدل و داد برای برچیده شدن بساط ظلم و جور است. نمونه‌ای از تحقق این مشیت الهی، حکومت بنی‌اسرائیل و زوال حکومت فرعونیان بود. نمونه‌ی کامل‌ترش، حکومت پیامبر اسلام ﷺ و یارانش بعد از ظهور اسلام است؛ حکومت بابرهنه‌ها و تهی‌دستانِ بایمان و مظلومان پاکدل که پیوسته



و در زمین برایشان امکانات و اقتدار فراهم آوریم و به واسطه‌ی آنان که (در زمین) زیر فشار بودند، آنچه را که فرعون و هامان و لشکریانش از آن می‌ترسیدند، به آنان نشان دهیم. ۶ به مادر موسی وحی کردیم که به کودک شیر ده، و زمانی که بر (جان) او ترسیدی، او را در دریا بینداز و غم و ترس به خودت راه نده؛ زیرا ما او را به تو بازمی‌گردانیم، و وی را از پیامبران قرار خواهیم داد. ۷ پس (او چنین کرد، و) فرعونیان، او را (از آب) گرفتند، و فرجام (این گرفتن) این شد که او برای آنان، دشمن و مایه‌ی اندوه شد. (آری)، فرعون و هامان و لشکریان‌شان، خطاکار بودند. ۸ همسر فرعون گفت: «(این نوزاد)، مایه‌ی روشنی چشم من و تو خواهد شد. او را نگشاید؛ به آن امید که برایمان سودمند باشد، یا او را به فرزندی بگیریم.» و این در حالی بود که (عاقبت کار را) نمی‌فهمیدند. ۹ دل مادر

وَنُمَكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ ﴿٦﴾ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ فَالْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٧﴾ فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ ﴿٨﴾ وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرْتُ عَيْنٍ لِّي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٩﴾ وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَرَجًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِيَ بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠﴾ وَقَالَتِ لَأُخْتِي قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١١﴾ وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلٍ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نُصْحُونَ ﴿١٢﴾ فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٣﴾

﴿١٣﴾

موسی (پس از وعده‌ی الهی، از هر ترس و غمی) خالی شد. (آری)، اگر دلش را محکم و استوار نمی‌کردیم تا (به وعده‌ی ما) ایمان داشته باشد، واقعاً نزدیک بود که آن (راز) را فاش کند. ۱۰ (مادر) به خواهر کودک گفت: «دنبالش برو.» پس (او نیز چنین کرد و) از دور دید (که فرعونیان، موسی را از آب گرفتند)؛ در حالی که توجه نداشتند (او موسی را زیر نظر دارد). ۱۱ و پیش از آن (که خواهرش نزد آنان بیاید، شیر) همه‌ی زنان شیرده را بر او ممنوع کردیم. پس (او نزد ایشان آمد و) گفت: «آیا شما را با خانواده‌ای آشنا کنم که از او برای شما سرپرستی کنند؛ به طوری که خیرخواه او باشند.» ۱۲ پس (آنان پذیرفتند، و بدین ترتیب) او را نزد مادرش بازگردانیدیم تا چشمش روشن شود و اندوه نخورد و بداند که وعده‌ی خدا حق است؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. ۱۳

برمی گردانیم و از پیامبران قرار می دهیم تا رسولی از جانب ما به سوی آل فرعون و بنی اسرائیل باشد.

۲. آل فرعون، موسی را در دریا یافتند و از آب گرفتند؛ اما همین موسی، دشمن و وسیله‌ی اندوه آنان شد. آری، فرعون و هامان و لشکریانشان، در کشتن فرزندان مردم و زنده نگه داشتن موسی به خطا افتادند. آنان خواستند کسی را که به زودی آنان را نابود می کند، نابود کنند؛ ولی او را با کمال جد و جهد حفظ کردند و در تربیتش نیز مجدانه کوشیدند.

۳. خداوند، محبت موسی را در قلب همسر فرعون افکند. پس دیگر اختیاری در کف آسیه نماند، و او چاره‌ای ندید جز این که نخست بلای گشته شدن را از موسی بگرداند و سپس به فرعون پیشنهاد کند که او را به فرزندی بگیرند. در روایت آمده است که احدی موسی را نمی دید مگر آن که دوستدار و علاقه مندش می شد (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۵).

۴. دل مادر موسی از ترس و اندوه خالی شد، و لازمه‌ی این فراغت قلب این است که دیگر خیال‌های پریشان و خاطرات وحشت‌زا در دلش خور نکند، و دلش را مضطرب نکند و دچار جزع نگردد که در نتیجه‌ی آن، اسرار فرزندش موسی را که می بایست مخفی کند، اظهار نکند و دشمنان پی به راز وی نبرند.

۵. مادر موسی به دخترش گفت: دنبال موسی را بگیر و بین چه بر سرش آمد، و آب، صندوق او را به کجا برد. خواهر موسی، دنبال او را گرفت، تا آن که موسی را از دور در دست خادمان فرعون دید؛ در حالی که فرعونیان متوجه تعقیب او نشده بودند.

۶. خداوند می فرماید: ما موسی را طوری قرار دادیم که سینه‌ی زنان را نمی مکید. همین که خواهرش آمد و وضع را دید، به آل فرعون گفت: آیا می خواهید شما را به خاندانی راه‌هایی کنم که تکفل و سرپرستی این کودک را به نفع شما به عهده بگیرند؛ خاندانی که خیرخواه وی باشند؟ فرعونیان پیشنهادش را پذیرفتند، و او ایشان را نزد مادر موسی برد. پس موسی را تسلیم مادرش کردند. در نتیجه، او را با این نقشه‌ها به مادرش برگرداندیم تا با دیدن او به حقانیت مطلق وعده‌های خدا یقین کند؛ در حالی که بیشتر مردم به وعده‌های خدا شک دارند و دل‌هایشان به آن‌ها مطمئن نیست (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۶، صص ۱۰-۱۶).

۷. انداختن موسی در رود نیل، با هیچ اصل عقلانی توجیه‌شدنی نیست؛ اما غایت عقلانیت، اطمینان به وعده‌ی خدا و قضای او بود، و صدا البته اگر کسی خدا را وکیل خود قرار دهد، خداوند وی را از مسیر و مجرای که تصورش را هم نمی کند، کفایت خواهد کرد (طلاق/۳۲). ب/

۱۳-۷. والاترین مرتبه‌ی عقلانیت، دل سپردن به اراده‌ی خداست

در طول تاریخ، با حوادث بسیاری مواجه شده‌ایم که در نگاه ابتدایی و ظاهری، مغایر با عقلانیت جلوه می کند؛ لکن اگر به عمق ماجرا بنگریم، آن‌ها را معقول می یابیم؛ از جمله بعثت رسول مکرم اسلام ﷺ و مقابله‌ی ایشان با طواغیت زمان به تنهایی و با کمترین حامی؛ حضور امیرالمؤمنین (علیه السلام) در محراب نماز با علم به شهادت‌شان؛ و شاید بزرگ‌ترین این حوادث، قیام سالار شهیدان اباعبدالله الحسین (علیه السلام) که هم از شهادت خود باخبر بود و هم از اسارت خانواده‌اش آگاهی داشت؛ اما همچنان راه انتخاب‌شده‌ی خویش را با صلابت و تا انتها پیمود. به راستی کدام عقل، این حوادث را عقلانی می پندارد، و کدام عقل، غیرعقلانی؟

به نظر می رسد که مراتب عقلانیت، متفاوت باشد. پله‌ی اول عقلانیت، حساسگری‌های مادی و نازل است؛ اما هرچه عقل به سطوح کمال خود نزدیک‌تر شود، ادراکاتش رنگ و بوی دیگری پیدا می کند. البته هنوز قوه‌ی مدرکه است؛ لکن مراتب ادراکش ارتقا یافته است؛ درست مانند دانش آموز کلاس پنجم دبستان که از دانش آموز کلاس اول دبستان پیشتر است. از همین روست که آنچه برای ابرار و نیکان، حسنه تلقی می شود، برای مقربان درگاه الهی، سیئه به حساب می آید (بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۰۵).

بنابراین باید دید که افق عقلانیت فرد عقل‌ورز تا کجاست. والاترین مراتب عقلانیت، عبودیت پروردگار است. حضرات معصومین (علیهم السلام) نیز در تعریف عقل عملی فرموده‌اند که عقل، آن چیزی است که با آن، خداوند پرستیده شود و بهشت به دست آید (کافی، ج ۱، ص ۱۱). پس تن دادن به سنت‌های الهی و تسلیم شدن به قضای پروردگار، عالی‌ترین سطوح عقلانیت است. بنا بر همین، امام حسین (علیه السلام) در لحظات آخر عمر شریف خویش می فرماید: «رضی بقضائک و تسلیماً لامرک لامعبود سواک یا غیاث المستغیثین.» (حماسه‌ی حسینی، ص ۱۵۷).

تن دادن مادر موسی (علیه السلام) به قضای الهی

چند تصویر از داستان موسی (علیه السلام) و مادرش که به زیبایی تسلیم قضای الهی شد، و خداوند نیز چه نیکو او را کفایت کرد:

۱. خداوند در این آیات شریف می فرماید: ما به مادر موسی بعد از آن که او را زایید، با نوعی الهام گفتیم: به موسی شیر بده، و مادامی که از جانب فرعون احتمال خطری نمی دهی، به شیر دادنت ادامه بده، و هرگاه ترسیدی که سربازان فرعون، او را بکشند، وی را به دریا (رود نیل) بینداز، و دیگر از کشته شدن او مترس، و از جدایی او غمگین مشو. ما او را به تو

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي
 الْمُحْسِنِينَ ﴿١٤﴾ وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا
 فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَٰذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَٰذَا مِنْ عَدُوِّهِ
 فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِّنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِّنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ
 فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَٰذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ
 ﴿١٥﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ
 الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿١٦﴾ قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَن أَكُونَ
 ظَهِيرًا لِّلْمُجْرِمِينَ ﴿١٧﴾ فَاصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا
 الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِحُهُ قَالَ لَهُ مُوسَىٰ إِنَّكَ لَغَوِيٌّ
 مُّبِينٌ ﴿١٨﴾ فَلَمَّا أَن أَرَادَ أَن يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَّهُمَا قَالَ
 يَمُوسَىٰ أَتُرِيدُ أَن تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِن تُرِيدُ إِلَّا
 أَن تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَن تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ
 ﴿١٩﴾ وَجَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ يَسْعَىٰ قَالَ يَمُوسَىٰ إِنَّ الْمَلَأَ
 يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ ﴿٢٠﴾
 فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢١﴾

هنگامی که به کمال رشدش رسید و (جوانی) برومند شد، به او حکمت و دانشی (فراوان) دادیم. (آری،) چنین به نیکوکاران پاداش می دهیم. ۱۴ (روزی،) در هنگام استراحت مردم، وارد شهر شد و دو مرد را در آن دید که با هم زد و خورد می کنند. یکی از آنان، از پیروان او، و دیگری، از دشمنانش بود. پس کسی که از پیروان او بود، فریاد زنان از او یاری خواست تا در برابر دشمنش به او یاری رساند. پس از آن، موسی مشتبی به او زد و او را کشت. (موسی) گفت: «این (درگیری)، از کارهای شیطانی بود. او دشمن و همراه کننده ای آشکار است.» ۱۵ عرض کرد: «پروردگارا، من به خودم ستم کردم. پس (نتایج ناگوار) آن را برای من بپوشان.» و خدا (نیز نتایج ناگوار) آن را برای او پوشاند؛ زیرا اوست که بسیار آمرزنده و مهربان است. ۱۶ عرض کرد: «پروردگارا، به سبب لطف و نعمت بخشی ات بر من، پشتیبان گنه کاران

نخواهم بود.» ۱۷ پس از آن (ماجرا، موسی)، در حالی که می ترسید و منتظر (پیشامد بدی) بود، شب را در شهر به صبح رساند؛ که ناگهان مردی که دیروز از او یاری خواسته بود، (دوباره) با فریاد از وی می خواست که به دادش برسد. موسی به او گفت: «به راستی تو فردی هستی که همراهی ات کاملاً آشکار است.» ۱۸ هنگامی که خواست به آن کسی که دشمن هر دوی آنان بود، شدت عمل نشان دهد، (آن شخص) گفت: «ای موسی، آیا می خواهی مرا بگشی؛ همان طور که دیروز یک نفر را کشتی؟ تو فقط می خواهی شخص زورگو و گردن کشی در این سرزمین باشی، و نمی خواهی از افراد اصلاح گر باشی.» ۱۹ مردی دوان دوان از دورترین نقطه ی شهر آمد (و) گفت: «ای موسی، سران (کشور) در مورد تو به مشورت نشسته اند تا تو را بکشند. بنابراین، (از شهر) بیرون رو. من خیر تو را می خواهم.» ۲۰ از این رو، (موسی) در حالی که می ترسید و منتظر (پیشامد بدی) بود، از شهر خارج شد. (در آن حال) عرض کرد: «پروردگارا، مرا از (شر) این افراد ستم کار نجات ده.» ۲۱

۱۵-۱۶. پیامبران، معصوم از گناهاند

موسی در درگاه فرعون که بیرون از مصر بود، رشد یافت و به بلوغ رسید. سپس قصر فرعون را ترک کرد و وارد مصر شد. در شهر، دو مرد را دید که با یکدیگر مخاصمه می‌کردند و یکدیگر را کتک می‌زدند: یکی از آن دو نفر، بنی‌اسرائیلی و هم‌دین موسی، و دیگری، قبطی و دشمنش بود. مرد بنی‌اسرائیلی از موسی خواست که او را برضد دشمنش کمک کند. موسی عَلَيْهِ السَّلَام نیز آن دشمن را با تمام کف دست و مشت زد یا دفع کرد، و او هم مرد.

چند پرسش درباره‌ی این آیات شریف وجود دارد:

۱. قتل قبطی توسط موسی، عمدی بود یا نه؟ ۲. این تعبیر موسی که گفت این از عمل شیطان است، به کدام فعل برمی‌گشت؟ ۳. مقصود موسی از ظمی که به خود روا داشت، چه بود؟ ۴. آیا موسی در آیه‌ی ۱۶، از خداوند بخشش گناه خاصی را مسئلت کرد یا چیز دیگر را؟

پاسخ پرسش‌ها

۱. قتل مرد قبطی، عمدی نبود؛ زیرا اگر عمدی بود، به جای «وَكُذَّ» گفته می‌شد «فَقَتَلَهُ»، «وَكُذَّ»، به معنای طعن و دفع و زدن با تمامی کف دست است (مفردات، ص ۸۸۲)؛ ضمن آن‌که جنایت‌کاران فرعون، مفسدان بی‌رحمی بودند که هزاران نوزاد بنی‌اسرائیلی را سر بریده بودند و از هیچ‌گونه جنایتی در حق بنی‌اسرائیل ابا نداشتند. به این ترتیب، افرادی نبودند که خونشان به‌ویژه برای بنی‌اسرائیل محترم باشد (تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۴۴).

۲ و ۳. امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام در پاسخ پرسش‌های دیگر فرموده است: «منظور از جمله‌ی هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ، نزاع و جدال آن دو مرد با یکدیگر است که عمل شیطانی محسوب می‌شده، و نه عمل موسی. منظور از جمله‌ی رَبِّ اِنِّیْ ظَلَمْتُ نَفْسِیْ فَاغْفِرْ لِی، این است که من خود را در آنجا که نمی‌بایست می‌گذاشتم، گذاشتم. من نمی‌بایست وارد این شهر می‌شدم. منظور از جمله‌ی فَاغْفِرْ لِی، این است که مرا از دشمنانت پنهان کن تا بر من دست پیدا نکنند (نورالقلین، ج ۴، ص ۱۱۹). می‌دانیم که یکی از معانی غفران، پوشاندن است.

توضیحات تفصیلی پاسخ‌ها

موسی، مخاصمه‌ی میان آن دو فرد را که در نهایت منجر به مرگ قبطی شد، به نوعی به شیطان نسبت داد؛ چون شیطان در میان آن دو عداوت و دشمنی افکنده و به کتک‌کاری یکدیگر وادارشان کرده بود، و کار بدانجا رسید که موسی مداخله کرد، و

مرد قبطی به دست او کشته شد و موسی نیز به خطر و گرفتاری سختی افتاد. آری، موسی می‌دانست که این ماجرا پنهان نمی‌ماند و قبطیان به‌زودی برضد او می‌شورند و اشراف و درباریان و فرعون، از او و از هر کسی که در ماجرای مزبور مداخله داشته، شدیدترین انتقام را خواهند گرفت (شعراء/۱۴).

کشته شدن قبطی، هرچند نافرمانی موسی نسبت به خدای متعال نبود - چون خطا بود و نه عمدی، و نیز در دفاع از مرد بنی‌اسرائیلی اتفاق افتاده بود - این‌طور هم نبود که شیطان در آن هیچ مداخله‌ای نداشته باشد؛ چون شیطان همان‌طور که آدمی را از راه وسوسه، به گناه و نافرمانی خدا و می‌دارد، او را به هر کار ناصوابی نیز وادار می‌کند؛ کاری که گناه نیست؛ لیکن ارتکابش مایه‌ی گرفتاری و مشقت می‌شود؛ همچنان که آدم و همسرش را از راه خوردن آن درخت ممنوع گرفتار کرد و کارشان را به جایی کشاند که از بهشت بیرون شدند.

این کار، نافرمانی سزاوار مؤاخذه نبود؛ بلکه صرفاً اشتباه بود؛ اما همین اشتباه هم منسوب به خدا نیست؛ بلکه منسوب به شیطان است که دشمن انسان و گمراه‌کننده‌ی آشکار است. این واقعه، کاری اشتباه و نتیجه‌ی سوء تدبیر موسی بود که او را به عاقبتی وخیم مبتلا می‌کرد. برای همین وقتی فرعون به موسی عَلَيْهِ السَّلَام اعتراض کرد و گفت: «و کردی آن کار آن‌چنانی را که کردی (مردی را کشتی)؛ در حالی که از کفران‌کنندگان (نعمت‌های ما) بودی.» (شعراء/۱۹)، در پاسخ فرمود: «آن کار را در وقتی کردم که از ناآگاهان بودم (ناآگاه از این‌که يك ضربت سبب قتل می‌شود).» (شعراء/۲۰).

بنابراین، موسی نزد پروردگارش اعتراف می‌کند که به نفس خود ستم کرده؛ چون نفس خود را به خطر انداخته بود. از این اعتراف برمی‌آید که معنای درخواست «فَاغْفِرْ لِی»، مغفرت مصطلح و آمرزش گناه نیست؛ بلکه مراد این است که خدایا، اثر این عمل را خنثی کن و مرا از عواقب وخیم آن برهان و از شر فرعون و درباریانش نجات بده. این معنا، از آیه‌ی «شخصی (از فرعونیان) را کشتی (و آنان تصمیم به قتل تو گرفتند). پس ما تو را از آن اندوه نجات دادیم.» (طه/۴۰) به‌خوبی استفاده می‌شود (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۶، ص ۲۴-۲۱). البته این اعتراف به ظلم و درخواست مغفرت، نظیر همان طلب مغفرتی‌ست که قرآن کریم از آدم و همسرش حکایت کرده و قول آنان را باز گفته است: «پروردگارا، ما به خویشتن ستم کردیم، و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحم نکنی، بی‌گمان از زیان‌کاران خواهیم بود.» (اعراف/۲۳). / ب



وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿٢٢﴾ وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّىٰ يُصَدِرَ الرِّعَاءَ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ ﴿٢٣﴾ فَسَقَىٰ لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّىٰ إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لَمَّا أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ ﴿٢٤﴾ فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَىٰ اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَحْوَتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢٥﴾ قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ ﴿٢٦﴾ قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَىٰ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمْنِي حَبْجٌ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٢٧﴾ قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴿٢٨﴾

هنگامی که به سوی مدین روی آورد، گفت: «امید است پروردگارم مرا به راهی درست (که مرا به جای امنی می‌رساند)، راه‌نمایی کند.» ۲۲ هنگامی که به (چاه) آب مدین رسید، گروهی از مردم را در کنار آن دید که (به چهارپایان خود) آب می‌دهند، و پایین‌تر از آنان، دو زن را دید که (چهارپایان خود را از آب خوردن) باز می‌دارند. گفت: «مقصودتان (از این کار) چیست؟» گفتند: «تا وقتی که چوپانان (چهارپایان‌شان را) بازنگردانند، ما (گوسفندانمان را) آب نمی‌دهیم، و پدر ما، پیرمردی بسیار کهن‌سال است (و نمی‌تواند خودش این کار را انجام دهد).» ۲۳ پس (گوسفندان را) برای آن دو آب داد و آنگاه برگشت و به کنار سایه‌ی (درختی) رفت و عرض کرد: «پروردگارا، من به هر خیری که به سویم بفرستی، نیازمندم.» ۲۴ پس (از مدتی)، یکی از آن دو زن، در حالی که با شرم و حیایی (فراوان) قدم بر می‌داشت، نزد او آمد (و گفت: «پدرم تو

را فرا می‌خواند تا مزد این را که برای ما (به گوسفندانمان) آب دادی، به تو بدهد.» پس هنگامی که نزد آن پیرمرد آمد و سرگذشت (خود) را برایش نقل کرد، (شعیب به او) گفت: «نترس؛ از (شر) افراد ستم‌کار نجات یافتی.» ۲۵ یکی از آن دو (دختر) گفت: «پدرجان، او را در ازای مزد به کار گیر؛ زیرا بهترین فردی که می‌توانی به کارگیری، (این) شخص نیرومند و امین است.» ۲۶ (شعیب به موسی) گفت: «من می‌خواهم یکی از این دو دخترم را به ازدواج تو در آورم؛ به شرط این‌که هشت سال در اختیار من باشی، و اگر ده (سال) را به پایان رسانی، به اختیار خودت است، و من نمی‌خواهم بر تو سخت بگیرم. اگر خدا بخواهد، مرا فردی شایسته خواهی یافت.» ۲۷ (موسی) گفت: «این (قرار)، میان من و تو (پابرجا) باشد. (من آزادم، و) هر یک از دو مدت را که به پایان رساندم، هیچ کیفری متوجه من نیست (و کسی مرا بازخواست نخواهد کرد). خداوند، ناظر و مراقب گفتار ماست.» ۲۸

۲۲-۲۸. تجلی مظاهر حیا در رفتار اولیای خدا

«حیا»، به انقباض و گرفتگی نفس از کار قبیح و ترك کردن آن به سبب زشتی‌اش گفته می‌شود (مفردات، ص ۲۷۰). امام صادق (ع) حیا را چنین معنی کرده است: حیا، نوریست که جوهرش جلودار و پیشگام ایمان است، و تفسیرش، باز ماندن و توقف نزد هر چیزیست که توحید و معرفت، آن را انکار کند (مصباح‌الشریعه، ص ۱۸۹). حقیقت حیا در رفتار فردی و اجتماعی، مقوم ایجاد جامعه‌ای انسانی و الهی‌ست. جامعه‌ی بی‌بهره از حیا، محکوم به فنا و نیستی‌ست؛ چراکه برخلاف قاعده‌ی بنیادین نظام هستی عمل کرده است.

در جوامع روایی ما، حیا تقسیمات گوناگونی شده است: ۱. حیا‌ی ضعف (ناتوانی و زبونی) و قوّت (توانایی و ایمان) (خصال، ج ۱، ص ۵۵). ۲. حیا‌ی عقل (علم) و حمق (جهل) (بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۳۱)؛ یعنی در شناخت موارد لازم برای تحقق حیا، عاقلان تصمیم بگیرند یا احمقان؛ ۳. حیا از نگاه، حیا از کوتاهی کردن، حیا از روی کرامت و ارجمندی، حیا از روی حب و دوستی، و حیا از جهت هیبت و عظمت. هر یک از این حیاها، اهلی دارند، و برای اهل هر یک نیز مرتبه جداگانه‌ایست (مصباح‌الشریعه، صص ۱۹۰-۱۸۹). حیا در کنار دین، لازمه‌ی عقل (اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱) و والاترین مکارم است (اصول کافی، ج ۳، ص ۹۳).

شواهدی از حیا‌ی موسی (ع) و دختران شعیب (ع)

در سفر موسی (ع) بعد از فرار از مصر و ورود به مدین، دو تصویر از حیا‌ی تحسین‌برانگیز او و حیا‌ی متقابل دختران شعیب مشاهده می‌شود:

۱. زمان سیراب کردن گوسفندان دختران شعیب

یکی از زیباترین مظاهر حیا‌ی دختران شعیب، زمانی بود که برای سیراب کردن گوسفندان خود منتظر بودند تا مردان دام‌دار از اطراف چاه کنار روند تا مبادا اختلاطی میان‌شان رخ دهد. موسی، در کمال حیا، از این انتظارشان پرسید. آنان گفتند: ما گوسفندان خود را سیراب نمی‌کنیم تا چوپانان همگی حیوانات خود را آب دهند و خارج شوند. سپس ما از باقی‌مانده‌ی آب استفاده می‌کنیم. آن‌ها برای این‌که این عفت و حیا‌ی خود را کامل‌تر بازغایی کنند، گفتند که پدر ما پیر است و توان چنین کاری را ندارد، و ما برادر نیز نداریم.

بعد از آن‌که موسی گوسفندان دختران شعیب را سیراب کرد، زیر سایه‌ای نشست و به خدا گفت: خدایا، هر نیکی و خیری برای من بفرستی، من بدان نیازمندم. از امام صادق (ع) روایت شده که ذیل کلام موسی (ع) فرموده است: «منظور موسی از گفتن رَبِّ

إِنِّ لَمَّا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ، طعام بوده است.» (عیاشی، ج ۲، ص ۳۳۰). رسول خدا (ص) نیز فرموده‌اند: «آن روز موسی به يك مشت خرما محتاج بود.» (الدرالمثور، ج ۵، ص ۱۲۵). علی (ع) هم فرموده است: «به خدا سوگند، موسی (ع) جز قرص نانی که گرسنگی را برطرف کند، چیز دیگری نمی‌خواست؛ زیرا موسی (ع) از سبزی‌های زمین می‌خورد؛ تا آنجا که به سبب لاغری و آب شدن گوشت بدنش، سبزی گیاه از پشت پرده‌ی شکمش آشکار بود (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۶۰).

از این بیان روشن می‌شود که موسی (ع) مراقبت شدیدی بر اعمال خود داشته؛ چنان‌که هیچ عملی، و حتی اراده‌ی هیچ عملی را مگر برای رضای پروردگار و جهاد در راه او نمی‌کرده است. حتی اعمال طبیعی‌اش هم به همین منظور بوده. غذا را به این منظور می‌خورده که برای جهاد و تحصیل رضای خدا نیرو داشته باشد. این نکته، از سرپای داستان او به چشم می‌خورد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۶، ص ۳۴).

۲. هنگام ملاقات شعیب (ع)

یکی از آن دو دختر شعیب که با نهایت حیا گام برمی‌داشت و پیدا بود که از سخن گفتن با جوان بیگانه شرم دارد، سراغ موسی آمد و تنها این جمله را گفت: پدرم از تو دعوت می‌کند تا پاداش و مزد آبی را که از چاه برای گوسفندان ما کشیدی، به تو بدهد. پس موسی حرکت کرد و به سوی خانه‌ی شعیب رفت. در راه چون بر لباس دختر باد می‌وزید و ممکن بود لباس از اندامش کنار رود، موسی به دختر گفت که من جلوتر می‌روم، و تو سر دوراهی‌ها و چندراهی‌ها مرا راه‌نمایی کن (روض‌الجنان و روح‌الجنان، ج ۱۵، ص ۱۱۸).

یکی از دو دختر شعیب به پدر گفت: ای پدر، او را اجیر خود کن؛ چون بهترین اجیر، کسیست که قوی و امین باشد. شعیب در پاسخ گفت: به من گفتی که قوّتش را از آب کشیدنش فهمیدی که به‌تنهایی آن‌همه دلو از چاه کشید؛ اما امانتش را از کجا دریافتی؟ دختر پاسخ داد: از اینجا که به من گفت: تو پشت سر من بیا و مرا راه‌نمایی کن؛ چون من از دودمانی هستم که به پشت زنان نظر نمی‌کنند. من از اینجا فهمیدم که او مردی امین است. همین نظر نینداختن به پشت زنان، نشانه‌ی امانتداری اوست (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۳۸). /



﴿۲۹﴾ فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ﴿۳۰﴾ فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يُمُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿۳۱﴾ وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يُمُوسَى أَقْبَلَ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْأَمِينِ ﴿۳۲﴾ أَسْلَكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْجُ بِيضًا مِنْ غَيْرِ سَوْءٍ وَاضْمُمُ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَكَرَ بُرْهَانٍ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ أَنَّهُمْ كَانَوْا قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿۳۳﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ ﴿۳۴﴾ وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ ﴿۳۵﴾ قَالَ سَنُنْشِئُ عُصْدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِأَيِّتِنَا أُنْتُمَا وَمَنْ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ ﴿۳۶﴾

پس هنگامی که موسی مدّت (مشخص شده) را به پایان رساند و همراه خانواده اش حرکت کرد، در کنار (کوه) طور، آتشی مشاهده کرد (و) به خانواده اش گفت: «(اندکی) مکث کنید؛ که من آتشی دیدم. امیدوارم که از آن (جا)، خبر یا شعله ای از آتش برایتان بیاورم تا گرم شوید.» ۲۹ پس هنگامی که کنار آتش آمد، از سمت راست آن درّه که در جایگاهی پربرکت قرار داشت، از (میان) آن درخت، ندا داده شد: «ای موسی، این من ام؛ الله؛ مالک و صاحب اختیار جهانیان.» ۳۰ و (فرمود): «چوب دستی ات را بیفکن.» پس (انداخت، و) هنگامی که آن را دید که به سرعت حرکت می کند، به طوری که گویی ماری کوچک و چابک است، (به آن) پشت کرد و پا به فرار گذاشت و پشت سرش را (هم) نگاه نکرد. (ندا آمد): «ای موسی، پیش آی و نترس. تو در امانی؛ ۳۱ دست

را در گریبان تو فرو بر (و بیرون آور) تا سفید و درخشان، بدون این که (به سبب بیماری پیسی) زشت شده باشد، بیرون آید، و (در امر رسالت) هیچ ترسی به خود راه مده و آرام باش. این ها، دو معجزه از جانب پروردگار توست (که باید) به سوی فرعون و سران (کشور) او (ببری)؛ زیرا آنان، نافرمان هستند.» ۳۲ عرض کرد: «پروردگارا، من یک نفر از آنان را کشته ام؛ به همین سبب می ترسم که مرا بکشند؛ ۳۳ و زبان برادرم هارون، از من شیواتر است. بنابراین، او را یار و مددکار با من بفرست تا مرا تصدیق کند؛ زیرا من می ترسم که مرا دروغگو شمارند (و نتوانم به خوبی از حقایق دعوتم دفاع کنم).» ۳۴ فرمود: «به زودی با (کمک) برادرت، تو را نیرومند می کنیم و برای شما تسلّطی (کامل) قرار می دهیم، و در نتیجه، به سبب معجزات ما، به شما دست نخواهند یافت. شما و پیروان تان پیروز خواهید شد.» ۳۵

۳۴-۳۵. علی‌علیه السلام برای رسول اعظم ﷺ؛ به منزله‌ی

هارون علی‌علیه السلام برای موسی علی‌علیه السلام

حضرت موسی علی‌علیه السلام از خداوند می‌خواهد برادرش هارون را با او برای ایفای رسالتش بفرستد. از سیاق آیه برمی‌آید که آن‌جناب از این می‌ترسیده که فرعونیان تکذیبش کنند، و او خشمگین شود و نتواند حجت خود را بیان کند؛ چون لکنتی که در زبانش بوده، در حال خشم بیشتر می‌شده است. صدا البته که معنای حرفش این نبوده که هارون را با من بفرست تا مرا تکذیب نکنند؛ زیرا آن‌هایی که وی را تکذیب می‌کردند، از این باکی نداشتند که هارون را هم همراه او تکذیب کنند. بنابراین، نتیجه‌ی معنای آیه‌ی شریف این می‌شود که برادرش هارون، از من فصیح‌تر است و زبانی گویاتر از من دارد؛ پس او را به یاری‌ام بفرست تا صدق مدعایم را تصدیق کند، و وقتی مردم با من مخاصمه می‌کنند، قانعشان کند؛ زیرا من می‌ترسم که تکذیب کنند، و آن وقت دیگر نتوانم صدق مدعایم را برایشان ثابت کنم.

خداوند متعال فرمود: به‌زودی تو را به وسیله‌ی برادرت هارون تقویت و یاری خواهیم کرد و برای شما تسلط و اقتدار و غلبه‌ای بر ایشان قرار خواهیم داد تا به سبب آیاتی که ما شما دو نفر را به وسیله‌ی آن‌ها غلبه می‌دهیم، نتوانند بر شما مسلط شوند، و نه تنها شما دو تن غالب‌اید، پیروان شما نیز غالب خواهند بود (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۶، صص ۴۶۸-۴۶۹).

اگرچه در این آیات شریف، فصاحت هارون، علت درخواست موسی علی‌علیه السلام در باره‌ی رسالت هارون بیان شده، مقصود مهم موسی، جانشینی و وزارت هارون در مواقع غیبت خود بوده است؛ همچنان‌که این درخواست در آیات دیگر قرآن نیز آمده است (طه/۲۹؛ فرقان/۳۵).

هارون علی‌علیه السلام؛ جانشین موسی علی‌علیه السلام

خداوند، هارون را در منت‌هایش، در دادن کتاب، در هدایت به سوی صراط مستقیم، در داشتن تسلیم، در جزء محسنین بودن، و در مؤمن بودنش به خدا، با موسی علی‌علیه السلام شریک دانسته و او را از مرسلان شناسانده و از انبیا معرفی کرده و از کسانی دانسته که به آنان انعام فرموده و با سایر انبیا در صفات جمیل آنان از قبیل احسان، صلاح، فضل، اجتناب و هدایت شریک قرار داده و یکجا ذکر کرده است. آن‌جناب، در تمامی مواقع، ملازم برادرش بوده و در عموم کارها با او شرکت می‌کرده و او را در رسیدنش به مقاصد یاری کرده است.

در قرآن کریم، هیچ ماجرای مختص آن‌جناب نیامده مگر

جانشینی او برای برادرش در آن چهل روزی که به میقات رفته بود. موسی علی‌علیه السلام هنگام رفتن به میقات، به برادر خود هارون گفت: خلیفه‌ی من در قومم باش، و اصلاح کن، و از روش مفسدان پیروی مکن. وقتی از میقات برگشت، در حالی که خشمناک و متأسف بود که چرا قومش گوساله‌پرست شده‌اند، الواح تورات را افکند و سر برادر را بگرفت و به طرف خود کشید. هارون گفت: ای پسر مادر، مردم مرا ضعیف کردند (و به سختم گوش ندادند) و نزدیک بود مرا بکشند؛ پس مرا پیش روی دشمنان شرمنده و سرافکنده مکن و جزء این مردم ستمگر قرار مده. موسی گفت: پروردگارا، مرا و برادرم را بیامرز، و ما را در رحمت خود داخل کن؛ که تو ارحم الراحمینی (همان، ص ۶۲).

علی‌علیه السلام؛ جانشین پیامبر ﷺ

از اعتقادات محکم شیعیان این است که مقام امامت نیز همچون رسالت، منصوص خداوند است و با نظر و رأی مردم اثبات نمی‌شود، و همان‌طور که «خداوند دانای‌تر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد» (انعام/۱۲۴)، دانای‌تر است که مقام امامت را نیز به چه کسانی افاضه فرماید. در این صورت، هر روش دیگری برای تثبیت مقام امامت امت، اعم از شوری، انتخابات و ...، باطل است. پیامبر اعظم ﷺ نیز مسئولیت دارد که این مقام را به مردم بشناساند و صاحبان آن را در زمان مقتضی و با زبان اثربخش معرفی کند. در همین مقام باید حدیث منزلت که از احادیث معتبر و پذیرفته‌شده نزد شیعیان و اهل سنت (صحیح بخاری، صص ۶۷۶-۶۷۷؛ سنن ترمذی، ص ۶۴۱) است، یادآوری شود: آنجا که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «ای علی، مثل تو نسبت به من، مانند مثل هارون نسبت به موسی است؛ جز این که پس از من پیامبری نیست.» (امالی صدوق، ص ۳۳۲).

بر مبنای نسبت آمده برای هارون و موسی در قرآن که همانا جانشینی و وزارت است، به دست می‌آید که مطابق حدیث منزلت، امیرالمؤمنین علی‌علیه السلام نیز جانشین و رهبر امت اسلامی در غیاب رسول خدا (ص) است. بنابراین هیچ دلیلی نیست که همه‌ی جهاتی را که هارون نسبت به موسی داشته، عیناً بر رابطه‌ی حضرت علی‌علیه السلام با پیامبر ﷺ تطبیق کنیم. برای مثال، یکی از دلایلی که موسی به واسطه‌ی آن از خداوند طلب وزیر و جانشین کرده، لکن زبانش بوده که فصاحت کلام او را مختل می‌کرده است؛ اما آیا پیامبر اسلام ﷺ نیز کلام فصیح نداشت؟ جواب، بی‌گمان منفی است. پیامبر اکرم ﷺ، افصح متکلمین عرب بود (پیام پیامبر، ص ۱۸). پس تشبیه آمده در حدیث منزلت، به طور عمده، ناظر بر ویژگی وزارت و جانشینی است. /ب



فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرًى وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ﴿٣٦﴾ وَقَالَ مُوسَى رَبِّي أَعْلَمُ بِمَن جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ وَمَن تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿٣٧﴾ وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَهِيمًا عَلَى الطَّيْنِ فَاجْعَلْ لِّي صَرْحًا لَّعَلِّي أَطْلُعُ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَا أَظُنُّهُ مِنَ الْكَذِبِينَ ﴿٣٨﴾ وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُم إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ ﴿٣٩﴾ فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَاظْطَرُّوهُ كَيْفَ كَانَتْ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ﴿٤٠﴾ وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ ﴿٤١﴾ وَاتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَهُ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ ﴿٤٢﴾ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِن بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُم يَتَذَكَّرُونَ ﴿٤٣﴾

پس از آن، هنگامی که موسی همراه نشانه‌های روشن ما نزد آنان رفت، گفتند: «این فقط جادویی ساخته و پرداخته‌ی (تو) است. ما این (مطالب) را در (سخنان) اجدادِ نخستین خود نشنیده‌ایم.» ۳۶ موسی گفت: «پروردگارم، کسی را که از جانب او (برای مردم) هدایت آورده و کسی که عاقبت (نیکوی) آن سرا برای اوست، بهتر می‌شناسد. قطعاً ستم کاران به هدف خود دست نخواهند یافت.» ۳۷ فرعون گفت: «ای سرانِ (قوم)، من هیچ خدایی جز خودم برای شما نمی‌شناسم. ای هامان، برایم آتشی بر گِل بیفروز (و آجرهای محکم بساز)، و بدین ترتیب، برایم برجی مرتفع و عالی بساز؛ باشد که به سوی خدای موسی بالا روم و از او خبری بگیرم، و من بی‌گمان او را دروغگو می‌پندارم.» ۳۸ فرعون و سپاهانش، بدون این که هیچ حقی داشته باشند، در زمین تکبر ورزیدند

و پنداشتند نزد ما بازگردانده نخواهند شد. ۳۹ در نتیجه، او و سپاهانش را مجازات کردیم؛ بدین صورت که آنان را با بی‌اعتنایی در دریا افکندیم. پس بنگر که فرجام ستم کاران چگونه بود. ۴۰ و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش فرا می‌خوانند و روز قیامت یاری نخواهند شد. ۴۱ و در این دنیا، لعنتی (بزرگ) را بدرقه‌ی راهشان کردیم، و روز قیامت (از رحمت خدا) دور خواهند شد. ۴۲ به راستی پس از آن که نسل‌های پیشین را هلاک کردیم، به موسی کتابِ (آسمانی) دادیم که مایه‌ی بینش و آگاهی مردم، و هدایت و رحمتی (بزرگ) برای آنان) بود؛ باشد که پند گیرند. ۴۳

نامطلوب منحرف و منحرف کنند.

پس گفت: خدای زمینی بی‌گمان من‌ام؛ اما دلیلی بر وجود خدای آسمان در دست نیست. البته من احتیاط را از دست نمی‌دهم و در این باره تحقیق می‌کنم! سپس رو به وزیرش هامان کرد و گفت: «هامان، آتشی بر خشت‌ها برافروز (و آجرهای محکمی بساز)». سپس قصر و برجی بسیار مرتفع برای من بنا کن تا بر بالای آن روم و خبری از خدای موسی بگیرم؛ هرچند من باور نمی‌کنم که او راستگو باشد، و فکر می‌کنم که از دروغگویان است (تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۸۸۷).

روزی فرعون با تشریفات به محل ساخت برج آمد و خود از آن برج عظیم بالا رفت. هنگامی که بر فراز برج رسید، تیری به کمان گذاشت و به آسمان پرتاب کرد. تیر در پی اصابت به پرنده‌ای، یا طبق توطئه‌ی طراحی‌شده، خون‌آلود بازگشت. فرعون از برج پایین آمد و به مردم گفت: بروید و خیالتان راحت باشد که خدای موسی را کشتیم (روض‌الجنان و روح‌الجنان، ج ۱۵، ص ۱۳۶). حتماً گروهی از ساده‌لوحان و مقلدان چشم‌وگوش‌بسته‌ی حکومت، این خبر را پذیرفتند و در همه جا پخش کردند و از آن سرگرمی تازه‌ای برای اغفال مردم مصر ساختند.

رهاورد استکبار

استکبار و برتری‌طلبی، عامل بسیاری از انحرافات بشری است و در زبان دین با آن برخورد شدید شده است. از این رو یکی از پیام‌هایی که موسی ع‌ل‌ی‌ه‌ال‌س‌ل‌ام از پروردگارش حکایت کرده، این است که خدا فرمود: کبریا و عظمت، جامه‌ی من است (تها شایسته‌ی من است)، و هر کس بخواهد در یکی از آن دو با من منازعه کند، در آتشش می‌افکنم (جوامع‌الجامع، ص ۳۳۹)؛ و کسی که استکبار کند، خدا قدر و اعتبار او را فرو می‌کاهد (من لایحضره الفقیه، ج ۶، ص ۳۵۳). ائمه‌ی هدی ع‌ل‌ی‌ه‌ال‌س‌ل‌ام نیز به تناسب حال و مقام، ماهیت انسان را یادآوری کرده‌اند تا مبدا انسانی که چنین ماهیتی دارد، خیال استکبار را در سر بپروراند. حضرت علی ع‌ل‌ی‌ه‌ال‌س‌ل‌ام فرموده است: «فرزند آدم را با فخر فروشی چه کار؟! او که در آغاز، نطفه‌ای گندیده، و در پایان، مرداری بدبوست، نه می‌تواند روزی خویشتن را فراهم کند، و نه مرگ را از خود براند.» (نهج‌البلاغه، حکمت ۴۵۴)؛ یا فرموده است: «در شگفت‌ام از متکبری که دیروز نطفه‌ای بی‌ارزش بوده و فردا مرداری گندیده خواهد بود!» (همان، حکمت ۱۲۶). / ب

۳۸-۳۹. رابطه‌ی استکبار و شرک ربوبی

مشركان عالم، امر تدبیر جهان را از خداوند ساقط کرده‌اند و به خود اسناد می‌دهند. آنان، خالقیت را از خداوند نفی نمی‌کنند؛ بلکه می‌گویند که خداوند، موجودات عالم را آفریده و سپس کناری نشسته تا انسان، این اشرف مخلوقات، امور جهان را تدبیر کند. بنابراین، انسان را محور خلقت قرار داده‌اند تا همه چیز حتی خدا را تعریف و مدیریت کنند. این امر که شرک در ربوبیت پروردگار نام دارد، رابطه‌ی وثیقی با استکبار و برتری‌جویی انسان دارد.

شرک ربوبی فرعون

در آیه‌ی شریف، فرعون به موسی که مردم را به حق دعوت کرده، و آن دعوت را با معجزاتی تأیید کرده است، به کنایه می‌گوید: حقیقت و صحت آنچه تو به سوی آن دعوت می‌کنی، برای ما ثابت نشده، و همچنین معجزاتی که آورده‌ای، برای ما ثابت نشده که از طرف خدا باشد، و اصلاً من معبودی غیر از خودم برای مردم سراغ ندارم تا در دل مردم جا باز کند. قول دیگری از وی در جای دیگر نیز گویای همین است: «من به شما جز آنچه (حقیقتاً) رأی من است و معتقدم، رأی نمی‌دهم و شما را جز به راه راست هدایت نمی‌کنم.» (غافر/۲۹).

پس این معنا به دست می‌آید که فرعون به بزرگان قوم خود چنین گفت که از آیات و معجزات موسی و دعوت او برایش روشن نشده که معبودی در عالم هست که رب همه‌ی عالمیان باشد، و اصلاً از وجود معبودی غیر از خودش در عالم اطلاع ندارد. پس آنچه را که موسی منحصر در خدا می‌کرد، او منحصر در خود کرد: موسی، الوهیت را برای خدا اثبات و از غیر خدا نفی می‌کرد؛ فرعون، درست برعکس، الوهیت را برای خود اثبات و از خدای متعال نفی می‌کرد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۶، صص ۵۱-۵۲).

انحراف افکار عمومی توسط فرعون

ادعای خدایی کردن و تدبیر عالم و نفی ربوبیت خداوند که موسی بطلان آن را برای مردم اثبات کرده بود، ادعای بزرگی بود که همراه کردن افکار عمومی با آن، نیازمند یک حیلۀ اثربخش بود، و فرعون، این حیلۀ را به کار بست. یکی از سنت‌های سیاست‌بازان کهنه‌کار، این است که هر گاه حادثه‌ی مهمی برخلاف میل آن‌ها واقع شود، برای «منحرف کردن افکار عمومی» از آن، فوری دست به کار آفریدن صحنه‌ی تازه‌ای می‌شوند تا افکار توده‌ها را به خود جلب و از آن حادثه‌ی

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ
وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٤٤﴾ وَلَكِنَّا أَنْشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ
عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًّا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ
آيَاتِنَا وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ﴿٤٥﴾ وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ
الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحِمَهُ مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْمًا
مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٤٦﴾
وَلَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيَهُمْ فَيَقُولُوا
رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾ فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا
لَوْلَا أَوْتِي مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ أَوْ لَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ
مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَفْرٍ
﴿٤٨﴾ قُلْ فَاتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٩﴾ فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ
أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغِيرِ
هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥٠﴾

و هنگامی که فرمان قطعی (آسمانی) را به موسی وحی کردیم، تو در طرف غربی (آن کوه) نبودی و (در آن رویداد) حضور نداشتی. ۴۴ ولی (پس از موسی)، ما نسل‌هایی را پدید آوردیم، و زمان طولانی بر آنان سپری شد، (و پس از آن‌ها، تو را از سرگذشت موسی آگاه کردیم) و در میان اهالی مدین ساکن نبودی تا آیات ما را (در مورد دوران اقامت موسی در آنجا) بر مردم زمانت بخوانی؛ بلکه ما (تو را) فرستادیم (و از آن سرگذشت‌ها آگاه‌ات کردیم). ۴۵ و آنگاه که (موسی را) ندا دادیم، تو در کنار (کوه) طور نبودی؛ بلکه (این آگاهی)، به سبب رحمتی از جانب پروردگار توست تا قومی را که پیش از تو هیچ هشداردهنده‌ای سراغ‌شان نیامده بود، هشدار دهی؛ باشد که پند گیرند. ۴۶ و اگر نه این بود که (چون) مصیبتی به سبب دستاورد گذشته‌شان به آنان برسد، می‌گویند «پروردگارا، چرا نزد

ما پیامبری نفرستادی تا از آیات و نشانه‌های پیروی کنیم و از مؤمنان شویم؟» (، حتماً بدون فرستادن پیامبر، مجازات‌شان می‌کردیم). ۴۷ پس (پیامبر را فرستادیم، و) هنگامی که حق از جانب ما برایشان آمد، گفتند: «چرا مانند آنچه به موسی داده شده بود، (به محمد) داده نشده است؟» مگر آنچه را که پیش از این به موسی داده شده بود، انکار نکردند؟ گفتند: «(تورات و قرآن)، دو جادویند که هم‌دست شده‌اند، و ما هر دو را انکار می‌کنیم». ۴۸ بگو: بنابراین، اگر راست می‌گویید، کتابی از جانب خدا بیاورید که هدایت‌بخش‌تر از آن دو باشد تا من (هم) از آن پیروی کنم. ۴۹ بر این اساس اگر به (پیشنهاد) تو پاسخ (مثبت) ندادند، بدان که آنان فقط از هوای نفس خود پیروی می‌کنند؛ و چه کسی گمراه‌تر است از آن که بدون (داشتن) هیچ هدایتی از جانب خدا، از هوای نفسش پیروی کند؟ خدا افراد ستم‌کار را هدایت نمی‌کند. ۵۰

و دراز است؛ چراکه پیروی از هوی، شما را از حق باز می‌دارد و آرزوهای دراز آخرت را به دست فراموشی می‌سپارد.» (سفینه البحار، ج ۲، ص ۷۲۸؛ نهج البلاغه، خطبه ۲۸ و ۴۲).

۴۹ - ۵۰. استدلال الهی بر هواپرستی کفار

همان‌طور که هواپرستی، انسان را در پرتگاه ضلالت و گمراهی قرار می‌دهد، ترک هواپرستی نیز کلید بهشت و نیل به سعادت معرفی شده است. خداوند می‌فرماید: «اما کسی که از مقام پروردگار بترسد و نفس خویش را از هواپرستی نهی کند، بهشت جایگاهش است.» (نازعات/۴۰). امام علی علیه السلام نیز فرموده است: «شجاع‌ترین مردم، کسی‌ست که بر هوای خویش پیروز شود.» (سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۸۹).

هدایت الهی شامل چه کسانی می‌شود؟

انسان، نیازمند هدایت الهی‌ست. این هدایت، گاهی در کتاب آسمانی دیده و یافت می‌شود، گاه در وجود پیامبر و سنت او، گاه در گفتار و کردار اوصیای معصومش، و گاه در منطق عقل و خرد. مهم این است که انسان در خط هدایت الهی باشد و نه هوای نفس تا بتواند از این انوار هدایت بهره‌مند شود.

هدایت، موهبت الهی و نیل به سعادت و صورت اعتقادی و الزام عملی به وظایف دینی‌ست و آنگاه تحقق می‌یابد که انسان، صالح باشد و نعمت هدایت را بپذیرد؛ اما اگر شعار او خودستایی و کفران نعمت رسالت پیامبران باشد، سزاوار ضلالت و گمراهی‌ست و نزول آیات قرآنی از جانب پروردگار را که تماماً معجزه است، انکار می‌کند. چنین انسانی، کتاب آسمانی را سحر و افسانه می‌خواند و خود را در برابر نعمت‌های بی‌شمار پروردگار مسئول نمی‌داند و از حق رو می‌گرداند. از این رو پرتو نور هدایت هرگز او را فرا نخواهد گرفت.

البته هدایت عمومی انبیای الهی، برای اتمام حجت بر مردم و وظیفه‌ای‌ست که در بستر آموزش عمومی محقق می‌شود و به اهل ایمان اختصاص ندارد؛ اما هدایت خاص که فیض سعادت و روح ایمان است، به اهل ایمان اختصاص دارد تا در پرتو آن، در مقام انقیاد برآیند و دعوت رسول را بپذیرند و به سعادت نایل شوند. بنابراین، گروهی که دعوت رسول و نزول کتاب آسمانی و آیات قرآنی را انکار کنند (اهل ایمان نباشند)، از شمول هدایت و فیض سعادت بی‌بهره خواهند ماند (انوار درخشان، ج ۲، ص ۲۴). / ب

خداوند به رسولش می‌فرماید: اگر کفار را به آوردن کتابی هادی‌تر از قرآن و تورات مکلف کردی و دستورت را اجابت نکردند، و معلوم شد که هدایتی تمام‌تر و کامل‌تر از هدایت آن دو نیست، و در عین حال، باز هم آن دو را سحر خواندند و از پذیرفتن آن‌ها خودداری کردند، بدان که ایشان در طلب حق و در صدد پیروی از آنچه حق و برهان عقل بدان‌ها تصریح می‌کنند، نیستند؛ بلکه می‌خواهند سنت زندگی خود را بر اساس پیروی از هوی بنیان نهند. همچنین اعتقادی به اصل نبوت ندارند و دین آسمانی فروآمده از طرف خدا را قبول ندارند تا از آن پیروی کنند و راه زندگی را با راه‌نمایی پروردگارش برگزینند و طی کنند.

پیروی از هوی، اعراض از حق و انحراف از صراط رشد است. این خود ظلم است، و خدا مردم ظالم را هدایت نمی‌کند، و کسی که هدایت نشده، گمراه است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۶، ص ۷۵).

هوا پرستی، عامل گمراهی؛ و ترک آن، عامل سعادت

هوای نفس، حجاب ضخیمی در مقابل چشمان عقل انسان است. هوای نفس چنان انسان را دلبسته‌ی کسی یا چیزی می‌کند که قدرت درک حقایق را از دست می‌دهد؛ چراکه شرط درک حقیقت، تسلیم مطلق در مقابل واقعیات و ترک هر گونه پیش‌داوری و دلبستگی‌ست؛ تسلیم بی‌قیدوشرط در مقابل هر چیز که عینیت خارجی دارد؛ خواه شیرین یا تلخ، موافق تمایلات درونی ما یا مخالف آن، و هماهنگ با منافع شخصی ما یا ناهماهنگ با آن باشد. این در حالی‌ست که هوای نفس با این اصول سازگار نیست (تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۱۰۵). جالب توجه این‌که در روایات متعددی، این آیه به کسانی تفسیر شده که امام و رهبر الهی را نپذیرفته‌اند و تنها به آرای خویش تکیه می‌کنند (نورالقلین، ج ۴، ص ۱۳۲).

در روایاتی از حضرت علی علیه السلام می‌خوانیم که بدبخت، کسی‌ست که فریب هوی و غرور خویش را بخورد (نهج البلاغه، خطبه ۸۶)؛ هواپرستی، دشمن عقل است (غررالحکم، جمله‌ی ۲۶۵)؛ هواپرستی، اساس تمام رنج‌هاست (همان، جمله‌ی ۱۰۴۸)؛ و هرگز نه دین با هواپرستی جمع می‌شود و نه عقل (همان، جمله‌ی ۱۰۵۳۱ و ۱۰۵۴۱).

بنابراین جای تعجب نیست که هم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و هم امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرمایند: «خطرناک‌ترین پرتگاهی که بر سر راه سعادت شما قرار گرفته، هواپرستی و آرزوهای دور

وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٥١﴾ الَّذِينَ
ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٢﴾ وَإِذَا يُتْلَى
عَلَيْهِمْ قَالُوا أَمَآءٌ بِنَا إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ
مُؤْسِمِينَ ﴿٥٣﴾ أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا
وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿٥٤﴾ وَإِذَا
سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ
سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ ﴿٥٥﴾ إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ
أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿٥٦﴾
وَقَالُوا إِن نَّبَعِ الْمُهْدَىٰ مَعَكَ نَحْطِفُ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَمْ نُمَكِّنْ
لَهُمْ حَرَمًا ءَامِنًا يُجِئَ إِلَيْهِ ثَمَرُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا
وَلَكِنَّا أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٧﴾ وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِ
بَطَرْتَ مَعِيشَتَهَا فُتِلِكَ مَسْكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ
إِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ ﴿٥٨﴾ وَمَا كُنَّا نَمْلِكُ
الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَمٍ رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءَايَتِنَا
وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ ﴿٥٩﴾

به راستی که این سخن را پیاپی به آنان رساندیم؛ باشد که پند گیرند. ۵۱ کسانی که پیش از قرآن، به ایشان کتاب (آسمانی) دادیم، به آن ایمان دارند. ۵۲ و هنگامی که بر آنان خوانده شود، می‌گویند: «به آن ایمان آوردیم. این همان حق است که از سوی مالک و صاحب اختیار ماست. ما پیش از (نزول) این (کتاب هم در برابر خدا) تسلیم بوده‌ایم.» ۵۳ آنان، به پاس صبر و پایداری‌شان، و (این‌که) با مدارا و بردباری، آزار و اذیت (مشرکان را از خود) دور می‌کنند و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم، (در راه خدا) انفاق می‌کنند، پاداش خویش را دو بار دریافت خواهند کرد. ۵۴ هنگامی که سخن زشت و بیهوده بشنوند، (با بی‌اعتنایی) از آن روی می‌گردانند و می‌گویند: «کارهای ما فقط برای ماست و کارهای شما فقط برای خودتان؛ به سلامت! ما خواستار (هم‌نشینی با) جاهلان نیستیم.» ۵۵ تو هر که را دوست بداری، نمی‌توانی

هدایت کنی؛ بلکه خدا هر کسی را که بخواهد، هدایت می‌کند، و او (حال) هدایت‌یافتگان را بهتر می‌شناسد. ۵۶ (مشرکان) گفتند: «اگر همراه تو از این (کتاب) هدایت پیروی کنیم، به سرعت (هدف هجوم قبایل مشرک عرب قرار می‌گیریم و به وسیله‌ی آنان اسیر شده)، از سرزمین‌مان ربوده خواهیم شد.» مگر برایشان حرمی امن قرار ندادیم که هر نوع میوه و محصولی که رزقی از جانب ماست، (از هر طرف) جمع و به سوی آن سرازیر می‌شود؟ ولی بیشتر آنان نمی‌دانند. ۵۷ چه بسیار شهرهایی را نابود کردیم که (ساکنانش از رفاه بسیار)، در زندگی‌شان طغیان کردند. در نتیجه، این خانه‌های (ویران) آنان است که پس از ایشان فقط (توسط افراد) اندکی (مانند مسافران و ره‌گذران) مورد سکونت قرار گرفت، و ما وارث (آن خانه‌ها) بودیم. ۵۸ پروردگار تو، شهرها را نابود نمی‌کند؛ مگر این‌که به مرکز آن‌ها پیامبری بفرستد که آیات ما را برایشان بخواند. و ما شهرها را فقط در حالتی نابود می‌کنیم که ساکنانش ستم‌کار باشند. ۵۹

از آن اوست. آگاه باشید که همه‌ی کارها تنها به سوی خدا
بازمی‌گردد!» (شوری/۵۲-۵۳).

اصرار بر هدایت و انکار آن

خداوند، به کسانی که حق طلب‌اند، توفیق می‌دهد که به
سوی ایمان راهی شوند؛ اما تارکِ دلان زشت‌سیر که در دل
با حق دشمن‌اند و با تمام قدرتشان به پیکار با فرستادگان خدا
برخاسته‌اند و از نظر زندگی چنان آلوده و ننگین‌اند که لایق
نور ایمان نیستند، خداوند هرگز چراغ توفیق را فراره آن‌ها
قرار نمی‌دهد. از همین رو خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید:
نه اصرار بر شرک گروهی از بت‌پرستان مکه، بی‌دلیل است، و
نه ایمان مخلصانه‌ی مردم حبشه یا نجران و امثال سلمان‌ها
و بحیراها (تفسیر نمونه، ج ۱۶، صص ۱۱۶-۱۱۷). پس هرگز از ایمان
نباوردن گروه نخست نگرانی به خود راه نده؛ که این نور الهی،
سراغ دل‌های آماده می‌رود و در آنجا خیمه می‌زند.

هم از این رو در جای جای قرآن به نبی‌اش چنین آگاهی
می‌بخشد: «هدایت آن‌ها، بر تو نیست. خدا هر کس را که
بخواید، هدایت می‌کند.» (بقره/۲۷۲)؛ «اگر اصرار بر هدایت این
گروه داشته باشی، مؤثر نیست؛ چراکه خدا کسی را که گمراه
کرده است، هدایت نمی‌کند.» (نحل/۳۷)؛ «تو می‌خواهی نابینایان
را هدایت کنی؛ هرچند چیزی را نمی‌بینند و حقیقتی را درک
نمی‌کنند.» (یونس/۴۳)؛ و سرانجام در قانونی کلی می‌فرماید: «خدا
هر کس را که بخواید، گمراه می‌کند، و خدا هر کس را که
بخواید، هدایت می‌کند، و او عزیز حکیم است.» (ابراهم/۴).

سنخ‌شناسی هدایت امام

آنچه که امر هدایت بدان متعلق می‌شود، دل‌ها و اعمالی است
که به فرمان دل‌ها از اعضا سر می‌زند، و امام، کسی است که
باطن دل‌ها و اعمال و حقیقت آن‌ها، پیش رویش حاضر است
و از او غایب نیست، و معلوم است که دل‌ها و اعمال نیز
مانند سایر موجودات، دارای دو ناحیه‌ی ظاهر و باطن است،
و چون باطن دل‌ها و اعمال نزد امام حاضر است، لاجرم امام
از تمام اعمال بندگان خدا، خیر یا شر، آگاه است؛ گویی هر
کس هر چه می‌کند، در پیش روی امام می‌کند. پس امام،
هدایت‌کننده‌ای است که با امری ملکوتی که در اختیار دارد،
هدایت می‌کند. بنابراین، امامت از نظر باطن، نحوه‌ی ولایت
است که امام در اعمال مردم دارد، و هدایت امام، چون هدایت
انبیا و رسولان و مؤمنان، صرف راه‌نمایی از طریق نصیحت و
موعظه‌ی حسنه و نشانی دادن نیست؛ بلکه هدایت امام، گرفتن
دست خلق و رساندن آنان به راه حق است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱،
صص ۴۱۱-۴۱۳). / ب

۵۶. هدایت باطنی، فعل خداست

مراد از هدایت در اینجا، صرف راه‌نمایی نیست؛ بلکه رساندن
به هدف مطلوب است که آن خود نتیجه‌ی افاضه‌ی ایمان بر
قلب است، و معلوم است که چنین هدایتی، کار رسول نیست؛
بلکه کار خدای متعال است که احدی نیز در آن با او شرکت
ندارد. اگر اما مقصود از آن، راه‌نمایی بود، معنا نداشت که آن را
از رسول خدا ﷺ نفی کند و بفرماید که تو هدایت نمی‌کنی؛
برای این‌که این قسم هدایت، وظیفه‌ی رسول است. مراد از
«مهدتین» نیز کسانی است که هدایت را قبول می‌کنند.

بعد از آن‌که خدای متعال از محرومیت مشرکان یعنی قوم
رسول خدا ﷺ از نعمت هدایت و نیز ضلالتشان به سبب
پیروی از هوای نفس و استکبار از حق که به ایشان نازل شده،
سخن گفت، و نیز بعد از آن‌که ایمان و اعتراف اهل کتاب به آن
حق را ذکر کرد، در این آیه‌ی شریف، به پیامبر ﷺ فرمود:
امر هدایت، به دست خداست و نه به دست تو؛ برای این‌که
اهل کتاب را با این‌که قوم تو نیستند، هدایت فرمود، و قوم تو
را با این‌که به تو نزدیک‌اند و خیلی دوست داری که هدایت
شوند، هدایت نفرمود. آری، اوست که پذیرندگان هدایت را
می‌شناسد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۶، ص ۷۸).

در آیه‌ی شریف، اهتدای از جانب پیامبر ﷺ نفی شده
است؛ در حالی که در آیه‌ی دیگر (شوری/۵۲)، هدایت انسان‌ها
به ایشان نسبت داده شده است. اکنون این پرسش در نظر
می‌آید که «هدایت، کار امام یا رسول هست یا نه؟». در پاسخ
باید گفت که اصل هدایت، مانند دیگر کمالات وجودی، بالذات
و بالاصاله، فقط در اختیار خداوند است؛ ولی انبیا و اولیای الهی
که مجریان مشیت خداوند، بالتبع می‌توانند دیگران را تکویناً و
تشریعاً هدایت کنند؛ یعنی هم از نظر ولایت، واسطه‌ی فیض
در هدایت تکوینی، و هم از لحاظ رسالت، واسطه‌ی فیض در
هدایت تشریعی شوند. شاهد جمعی چنین میان نفی و اثبات و
تقسیم هدایت به اصلی و تبعی، آیه‌ای است که در آن، خداوند،
هدایت دیگران را به پیامبر ﷺ نسبت می‌دهد؛ لیکن پیش
از آن، هدایت را از آن خود می‌خواند و سپس راه هدایتی
پیامبر ﷺ را هم همان صراط مستقیم خداوندی می‌شمرد
که نظام آفرینش در اختیار اوست و همه‌چیز به سوی او در
حال سیورورت و تحول است (تفسیر موضوعی، ج ۱۶، صص ۵۹-۶۰)؛
آنجا که می‌فرماید: «ولی ما آن را نوری قرار دادیم که به
وسیله‌ی آن، هر کس از بندگان خویش را بخوایم، هدایت
می‌کنیم، و تو بی‌گمان به سوی راه راست هدایت می‌کنی؛ راه
خداوندی که تمامی آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است،

وَمَا أَوْتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦١﴾ أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَا فِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ ﴿٦٢﴾ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَاءِ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٦٣﴾ قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كُنَّا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ ﴿٦٤﴾ وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُم فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ ﴿٦٥﴾ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ ﴿٦٦﴾ فَجَمِيعَتٌ عَلَيْهِمُ الْآتَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ ﴿٦٧﴾ فَلَمَّا مَنَّ تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَهَيَّئْ لَنَا يَوْمَئِذٍ آيَاتُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﴿٦٨﴾ وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٦٩﴾ وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٧٠﴾

هر آنچه به شما داده شده ، کالای زندگی دنیا و زیور آن است، و آنچه نزد خداست، بهتر و پایدارتر است. آیا عقل خود را به کار نمی گیرید؟ ۶۰ آیا کسی که وعده ای نیکو به او داده ایم و به همین سبب، به آن خواهد رسید، مانند کسی است که او را با بهره مند کردن (از) زندگی دنیا بهره داده ایم؛ سپس در روز قیامت از احضارشدگان (در عذاب) خواهد بود؟ ۶۱ روزی (را یاد کن) که آنان را ندا می دهد؛ بدین صورت که می فرماید: «کجايند شریکانی که همواره برای من می پنداشتید؟» ۶۲ معبودان سرکش که آن سخن (خدا درباره ی مجازات کافران)، در مورد آنان (نیز) قطعی شده است، می گویند: «پروردگارا، اینان، کسانی هستند که ما همراه شان کردیم. آنان را گمراه کردیم (، و ایشان با اختیار خود، به وسوسه های ما دل سپردند)؛ مانند گمراه شدن خودمان (که با اختیار خودمان بود و نه اجبار دیگران). ما رابطه ای (با آنان) نداریم و به تو پناه

می آوریم. آنان اصلاً ما را نمی پرستیدند (؛ بلکه پیرو هوای نفس شان بودند).» ۶۳ و گفته می شود: «شریکان تان را (که همتای خدا قرار می دادید)، فرا خوانید.» پس آنان را فرا می خوانند؛ ولی (آن خدایان دروغین)، پاسخی به ایشان نمی دهند، و (مشرکان)، عذاب را می بینند (و آرزو می کنند که) ای کاش هدایت یافته بودند. ۶۴ روزی (را یاد کن) که (خدا، اهل محشر را) ندا می دهد؛ بدین صورت که می فرماید: «به (دعوت) فرستادگان ما چه پاسخی دادید؟» ۶۵ آنگاه اطلاعات (نجات بخش) از آنان پوشیده می ماند، و به همین سبب، از یکدیگر (نیز) سؤال نمی کنند (تا راه عذری پیدا کنند). ۶۶ اما کسی که توبه کند و ایمان آورد و کاری شایسته انجام دهد، امید است که به هدف خود دست یابد. ۶۷ پروردگار تو، هر چه بخواهد، می آفریند، و (هر حکمی را که بخواهد، به مصلحت بندگان، برایشان) انتخاب می کند؛ (ولی) آنان اختیاری (در قلمرو آفرینش و قانون گذاری خدا) ندارند. خدا از شرک ورزی آنان منزّه است و او بسیار بالاتر (از آن) است. ۶۸ پروردگار تو، از آنچه سینه های شان پنهان می کنند و از آنچه آشکار می نمایند، آگاه است. ۶۹ او «الله» است. هیچ خدایی جز او نیست. سپاس و ستایش در دنیا و آخرت فقط برای اوست، و حکمرانی، ویژه ی اوست، و فقط به سوی او بازگردانده می شود. ۷۰

خدای متعال به عمل به آن‌ها امر وجوبی یا ارشادی کرده است، و از عمل به آنچه که در این راه مضر است، نهی تکلیفی یا ارشادی فرموده است.

پس خدای متعال که مطلقاً مختار است، می‌تواند در مرحله‌ی تشریع احکام و قوانین، هر حکم و قانونی را که خواست، تشریع کند؛ همچنان که در مرحله‌ی تکوین می‌تواند هر قسم که اختیار کرد، خلق و تدبیر کند.

اختیار آدمی کجاست؟

آدمی، نسبت به کارهایی که از روی علم و اراده می‌کند، اختیار تکوینی دارد؛ البته نه این که اختیارش مطلق باشد؛ چراکه اختیار او، یکی از اجزای تحقق فعل است. برای مثال، تحقق فعل خوردن، منوط به اختیار انسان، وجود غذا، دست قوی برای برداشتن لقمه، معدی سالم و هزاران جزء دیگر است. پس صادر شدن فعل اختیاری از انسان، موقوف بر موافقت اسبابی خارج از اختیار آدمی، و در عین حال، دخیل در فعل اختیاری اوست، و خدای سبحان، در رأس همه‌ی این اسباب است، و همه‌ی آن‌ها، حتی اختیار آدمی، به ذات پاک او منتهی می‌شود؛ چراکه او خالق همه‌چیز است.

از سوی دیگر، انسان، خود را مختار به اختیار تشریعی نیز می‌داند؛ یعنی اگر کسی کار نیکي کرد، او را به سبب اختیار تکوینی، شایسته‌ی مدح می‌دانند، و اگر کار نیکي را ترك کرد، باز به علت داشتن اختیار تکوینی، سزاوار ملامت می‌دانند و این عذر را از او نمی‌پذیرند که مجبور بوده یا مجبورش کرده‌اند.

پس انسان فی نفسه آزاد و بالطبع مختار است؛ مگر آن که خودش به اختیار خود چیزی از خود را به دیگری تمليك کند، و با این تمليك، حریت خود را از دست بدهد؛ مانند تن دادن افراد به قوانین اجتماعی یا اجیر شدن انسان. البته انسان نسبت به آنچه که خدای متعال با امر تشریعی یا نهی تشریعی و نیز نسبت به آنچه که با مشیت تکوینی از او خواسته، هیچ‌گونه حریت و اختیاری ندارد: «و هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنی را نسزد و شرعاً جایز نباشد و عقلاً روا نیست آنگاه که خدا و رسولش فرمانی را (در باره‌ی آنان) صادر کنند، اختیاری در کارشان باشد.» (احزاب/۳۶)؛ چراکه اختیار بشر در این امور، به معنای اعلام استقلال و بی‌نیازی او از خدا و شریک دانستن خود در صفت الوهیت است. دین صادرشده از ناحیه‌ی خدا و ابلاغ‌شده توسط انبیا، حکمی ثابت و حتمی‌ست که به هیچ‌وجه برگشتنی نیست؛ پس دیگر مردم در آن اختیاری ندارند، و موافقت و مخالفت آن‌ها هیچ اثری در آن ندارد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۶، صص ۹۵-۹۹) / ب

۶۸. حکمت پیام مرد الهی: مستکبران، هیچ غلطی نمی‌توانند بکنند

مشرکان برای پیامبر ﷺ عذر آوردند که اگر از هدایت تو پیروی کنیم، عرب، ما را از سرزمین‌مان می‌راند. جواب آمد که همه‌کاره خداست و هیچ اثری جز از او نیست. خداوند در ساحت تکوین و تشریع اختیار دارد. اختیار همه‌چیز، به مشیت ذات پاک او بستگی دارد. بنابراین، نه از بت‌ها و نه حتی از فرشتگان و انبیا کاری ساخته است؛ مگر به اجازه‌ی او (تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۱۴۲). اختیار یعنی گرفتن خیر. کسی که علم به خیر ندارد، چگونه می‌تواند خیر بگیرد؟ پس اختیار به دست کسی‌ست که به احوال اشخاص عالم باشد، و چنین علمی منحصرأ مربوط به خداوند و هر کسی که او بخواهد، است (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۸، ص ۲۳۵).

اختیار خداوند در ساحت تکوین و خلقت

خلقت، یعنی صنع و ایجاد همه‌چیز، به خدای متعال منتهی می‌شود؛ همچنان که خودش فرموده است: «خداوند، آفریننده‌ی (بلاواسطه و باواسطه) همه‌ی اشیاء است.» (زمر/۶۲). در نتیجه، در عالم هستی، هیچ مؤثر حقیقی غیر از خدای متعال وجود ندارد. پس هیچ چیزی که خدا را به کاری از کارها مجبور کند، وجود ندارد؛ چرا که اگر وجود داشته باشد، دو حالت دارد: ۱. مخلوق خداست؛ که هستی‌اش به او منتهی می‌شود. در این صورت، وجود آن و همه‌ی آثارش، مخلوق اوست، و معنا ندارد که چیزی که مخلوق خداست، خودش یا اثرش در خالق خود (خداوند) اثر کند؛ ۲. مخلوق خدا نیست و هستی‌اش به او منتهی نمی‌شود و با اجبار و قهر در خدا تأثیر می‌کند؛ یعنی خدا را به کاری وادار می‌کند؛ که این فرض نیز باطل است. خداوند، حاکم (رعد/۴۱) و مسلط بر امور جهان هستی‌ست (یوسف/۲۱). پس وقتی نه قاهری‌ست که خدا را به عملی مجبور کند، و نه مانعی که او را از عملی باز دارد، در نتیجه، خدا مختار حقیقی‌ست.

اختیار خداوند در ساحت تشریع و قانونگذاری

در ساحت تشریع نیز خداوند مختار است؛ زیرا تشریع، تابع تکوین است؛ چون حقیقت تشریع این است که خدای متعال، جنس بشر را طوری آفریده و بر فطرتی ایجاد فرموده که خلقت و فطرت کسی صحیح و مثمر نمی‌شود مگر وقتی که کارهایی را بکند که در شرع، واجب یا در حکم واجب هستند، و نیز کارهایی را نکند که مُحَرَّم یا در حکم محرم هستند. پس هر کاری که در به کمال و به سعادت رساندن انسان‌ها مؤثر است،



بگو: به من خبر دهید که اگر خدا شب را تا روز قیامت برایتان ادامه دهد، کدام خدا جز «الله» برایتان روشنایی می آورد؟ آیا نمی شنوید؟ ۷۱ بگو: به من خبر دهید که اگر خدا روز را تا روز قیامت برایتان ادامه دهد، کدام خدا جز «الله» برایتان شبی می آورد که در آن آرامش یابید؟ آیا نمی بینید؟ ۷۲ (آری)، از رحمت خویش، شب و روز را برایتان پدید آورد تا در شب آرام گیرید و (در روز) از رزق و روزی اش بجویند، و این که شکرگزاری کنید. ۷۳ و روزی (را یاد کن) که (خدا) آنان را ندا می دهد؛ بدین گونه که می فرماید: «کجایند شریکانی که همواره برای من می پنداشتید؟» ۷۴ و از هر امتی، شاهی را بیرون می آوریم. پس از آن (، به مشرکان) می گوئیم: «دلیل خود را (برای پرستش غیر خدا) بیاورید.» در نتیجه خواهند دانست که حق برای خداست، و نسبت دروغی که

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ آيِلَ سَمَوْدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ أَمْ لَا تَسْمَعُونَ ﴿٧١﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَمَوْدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِلِيلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَمْ لَا تَبْصُرُونَ ﴿٧٢﴾ وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ آيِلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٧٤﴾ وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٧٥﴾ إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءَ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْحِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ ﴿٧٦﴾ وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ﴿٧٧﴾

همواره (به خدا) می دادند، از نظرشان ناپدید می شود. ۷۵ قارون، از قوم موسی بود. پس (گمراه شد و) به آنان ستم کرد. آن قدر از گنج ها (ی دنیا) به او داده بودیم که حقیقتاً کلیدهای آن، از سنگینی، کمر جماعت نیرومندی را خم می کرد. زمانی (را یاد کن) که قومش به او گفتند: «سرمست مباش؛ که خدا سرمستان را دوست ندارد؛ ۷۶ و با آنچه خدا به تو داده است، در طلب (آبادانی) سرای آخرت باش و بهره ی خویش را از دنیا فراموش نکن، و همان طور که خدا به تو نیکی کرده است، (تو نیز به دیگران) نیکی کن و در زمین در پی فساد نباش؛ زیرا خدا فسادگران را دوست ندارد.» ۷۷

۷۷. نصیحت مؤمنانه به قارون صفتان

مؤمنان بنی اسرائیل، چهار نصیحت به قارون کردند:

۱. با آنچه خدا به تو داده است، سرای آخرت را بجوی؛ اشاره به این که مال و ثروت، برخلاف پندار بعضی از کج اندیشان، چیز بدی نیست. مهم این است که در چه مسیری به کار گرفته می شود؛ اگر به وسیله ی آن، «ابتغاء دار آخرت» شود، چه چیزی بهتر از آن؟ اما اگر با آن، بر غرور و غفلت و ظلم و تجاوز و هوس رانی و هوس بازی آدمی افزوده شود، چه چیزی بدتر از آن؟ (تفسیر غونه، ج ۱۶، ص ۱۵۵). این همان منطقی ست که در جمله ی معروف امیر مؤمنان علی علیه السلام در باره ی دنیا به روشنی آمده است: «کسی که دنیا را یک وسیله بداند، دنیا چشمش را بینا می کند، و کسی که آن را هدف بگیرد، نابینایش خواهد کرد.» (نهج البلاغه، خطبه ی ۸۲). قارون، کسی بود که با داشتن آن اموال عظیم، قدرت کارهای خیر اجتماعی فراوان داشت؛ ولی چه سود؛ که غرورش اجازه ی دیدن حقایق را به او نداد.

۲. سهم و بهره ات از دنیا را فراموش مکن.

در باب معنای این بخش از آیه، مفسران، نظریات مختلفی داده اند:

۱-۲. برخی گویند: چون قارون ممسک و بخیل بود، به او گفته شد: بخور و بیاشام و از نعمت های خدا به نحو مشروع و حلال استفاده کن؛ زیرا چنین استفاده ای بر تو حرام نیست (ترجمه ی مجمع البیان، ج ۱۸، ص ۲۳۵).

۲-۲. یعنی آن مقدار رزقی را که خدا برایت مقدر کرده، ترك مکن و آن را برای بعد از خودت به جای مگذار؛ بلکه در دنیا برای آخرت عمل کن؛ چون حقیقت بهره و نصیب هر کس از دنیا، همان چیزی ست که برای آخرت برگرفته، و چیزی که برایش می ماند، همان عمل است (ترجمه ی المیزان، ج ۱۶، ص ۱۱۱). حضرت علی علیه السلام، مصادیق این رزق را چنین معرفی کرده است: «تندرستی، قوت، آسایش، جوانی، نشاط و بِنیازی خود را از یاد میر و به وسیله ی آن ها در راه آخرت بکوش.» (نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۳۹). همچنین فرموده است: «ای فرزند آدم، هر چه از قدر خوراکت بیشتر به دست آوری، خزانه دار دیگران هستی.» (نهج البلاغه، حکمت ۱۹۲).

۳-۲. فراموش مکن که نصیب تو از مال دنیایی که به تو روی آورده، بسیار اندک است؛ یعنی همان قدری ست که می پوشی و می نوشی و می خوری. بقیه اش اضافه ای ست که برای غیر خودت باقی می گذاری. پس، از آنچه به تو داده اند، به قدر

کفایت خود بردار و بقیه را احسان کن (روح المعانی، ج ۲۰، ص ۱۱۲).

۳. همان گونه که خدا به تو نیکی کرده است، تو هم نیکی کن؛ یعنی زیادی زندگیت را از باب احسان، به دیگران انفاق کن؛ همان طور که خدا از باب احسان به تو انفاق کرده؛ بدون این که تو مستحق و مستوجب آن باشی. «آیا دوست نداری خداوند به شما ببخشد؟» (نور/۲۲).

خداوند گاه مواهب عظیمی به انسان می دهد که در زندگی شخصی اش به همه ی آن ها نیاز ندارد؛ عقل توانایی می دهد که نه فقط برای اداره ی یک فرد، بلکه برای اداره ی یک ملت کارساز است؛ علمی می دهد که نه یک انسان، بلکه یک جامعه می تواند از آن استفاده کند؛ اموال و ثروتی می دهد که درخور برنامه های عظیم اجتماعی ست. مفهوم ضمنی اعطای چنین مواهبی این است که همه ی آن ها به آدمی تعلق ندارد؛ بلکه او وکیل پروردگار در انتقال آن ها به دیگران است، و خدا این موهبت را به انسان داده تا با دست او بندگان را اداره کند (تفسیر غونه، ج ۱۶، ص ۱۵۶).

۴. مبدا فریب این امکانات را بخوری و آن ها را در راه فساد و افساد به کار گیری؛ چون بنای خلقت، بر صلاح و اصلاح است. هرگز در زمین فساد مکن؛ که خدا مفسدان را دوست ندارد.

این یک واقعیت است که بسیاری از ثروتمندان بی ایمان، گاه به سبب جنون افزون طلبی و گاه برای برتری جویی دست به فساد می زنند، جامعه را به محرومیت و فقر می کشانند، همه چیز را در انحصار خود می گیرند، مردم را برده و بنده ی خود می خواهند، و هر کسی را زبان به اعتراض گشاید، نابود می کنند، و اگر نتوانند، از طریق اتهام زنی عوامل مرموز و مزدور خود، او را منزوی می کنند، و خلاصه، جامعه را به فساد و تباهی می کشند.

از این مقال می توان نتیجه گرفت که برای نصیحت قارون صفتان باید غرورشان را درهم شکست؛ دنیا، وسیله است و نه هدف؛ انسان، تنها از بخشی از داشته هایش می تواند در زندگی دنیایی اش استفاده کند؛ چون خداوند به انسان نیکی کرده، انسان هم باید نیکی کند، و الا مواهب خداداد را از دست می دهد؛ و از فساد در زمین که نتیجه ی مستقیم فراموشی اصول چهارگانه مذکور است، باید اجتناب کرد (تفسیر نمونه، ج ۱۶، صص ۱۵۸-۱۵۷). / ب



قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ
 مِن قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَآكْرَهُ جَمْعًا
 وَلَا يُسْئَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ ﴿٧٨﴾ فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ
 فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا لِيَلِيتَ لَنَا
 مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ﴿٧٩﴾ وَقَالَ
 الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِّمَن ءَامَنَ
 وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُتْلَفُهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ ﴿٨٠﴾ فَخَسَفْنَا
 بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ
 اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ ﴿٨١﴾ وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ
 بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَآنَ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ
 مِن عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَن مِّنَ اللَّهِ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بَنُو وَيْكَانَهُ
 لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ﴿٨٢﴾ تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ
 لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ
 ﴿٨٣﴾ مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَن جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ
 فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٨٤﴾

گفت: «من این (ثروت) را فقط به سبب دانشی که نزد من است، به دست آورده‌ام.» آیا نمی‌دانست که خدا کسانی از نسل‌های پیش از او را نابود کرده است که نیرومندتر و ثروتمندتر از او بوده‌اند، و (هنگامی که عذاب الهی فرا رسد، دیگر) از گنه‌کاران درباره‌ی گناهان‌شان سؤال نخواهد شد(تا فرصت عذر و بهانه داشته باشند)؟ ۷۸ آنگاه در میان زینت‌ها و زیورهای خود، (از خانه‌اش) بیرون آمد و نزد قومش رفت. کسانی که (فقط) خواستار زندگی دنیا بودند، گفتند: «ای کاش ما نیز مانند آنچه به قارون داده شده است، داشتیم. به‌راستی او بهره‌ای فراوان (از زندگی) دارد.» ۷۹ کسانی که معرفت و دانش به ایشان داده شده بود، گفتند: «وای بر شما! پادشاه خدا، برای کسی که ایمان آورد و کار شایسته بکند، بهتر است، و البته فقط شکیبایان این (حقیقت) را در می‌یابند.»

۸۰ پس او را با خانه‌اش در زمین فرو بردیم. در نتیجه، او هیچ گروهی غیر از خدا نداشت که وی را حفظ کنند، و (از عذاب) حفظ نشد. ۸۱ (آنگاه) کسانی که تا دیروز آرزوی موقعیت او را داشتند، به گونه‌ای شدند که می‌گفتند: «عجب! گویی (این) خداست که رزق و روزی را برای هر يك از بندگان که بخواهد، می‌گسترده یا محدود می‌کند. اگر خدا بر ما منت نگذاشته بود، حتماً ما را (نیز در زمین) فرو می‌برد. عجب! گویی کافران به مقصود خویش نخواهند رسید.» ۸۲ آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که در پی هیچ برتری جویی و فساد در زمین نیستند، و فرجام (نیکو) برای پرهیزکاران است. ۸۳ کسی که (با خود) نیکی آورد، بهتر از آن را خواهد داشت، و کسی که با خود بدی آورد، (بداند که) به بدکاران، فقط با کارهایشان کیفر داده خواهند شد. ۸۴

۷۸. در تفکر قارونی، تدبیر عالم از آن انسان است

پیش‌فرض ناصحان قارون صفات: مال و ثروت، علم، مقام و منصبی که در اختیار انسان است، همه فضل خداست؛ یعنی انسان حتی استحقاق آن را هم ندارد؛ بلکه این نعمت‌ها مطلقاً لطف خدا بر اوست. پس باید آن‌ها را در جایی صرف کند که خدا می‌خواهد.

جواب قارون صفات: هرچه ما داریم، ثمره‌ی کاردانی، لیاقت و استحقاق خود ماست. پس خود در مالکیت و تصرف در آن مستقل هستیم و کسی در آن سهم نیست و حق دخالت نیز ندارد.

برخی از مفسران، مقصود از علم را علم به تورات (منهج الصادقین، ج ۷، ص ۱۲۷)، و بعضی آن را علم کیمیا و علم استخراج گنجینه‌ها (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۸، ص ۲۴۶) دانسته، و گروهی نیز گفته‌اند که قارون، علم تحصیل ثروت را از خدا فرا گرفته بود (روح‌المعانی، ج ۲۰، ص ۱۱۳)؛ لکن تفسیر نخستین که علم را کاردانی و هزمنندی در تحصیل مال و مقام دانسته، مناسب‌تر است.

پندارگرایی ماده‌پرستان

پندار غلطی که در مغز قارون جای گرفته بود و او را به هلاکت کشاند، پندار تنها او نبوده و نیست؛ بلکه همه‌ی انبای دنیا که مادیات در مغزشان رسوخ کرده، به این پندار غلط مبتلا هستند. همه‌ی آنان، همه‌ی آنچه را که دست تقدیر برایشان نوشته و اسباب ظاهری هم با آن مساعدت کرده، ثمره‌ی لیاقت و کاردانی خود می‌دانند و خیال می‌کنند که مال فراوان و عزت زودگذر و نیروی عاریه‌ای که نصیب‌شان شده، همه نتیجه‌ی هزمنندی و کاردانی و لیاقت آنان است، و این خودشان‌اند که کار می‌کنند، و کارشان نتیجه می‌دهد، و این علم و آگاهی آنان است که ثروت و مقام را به سوی‌شان سوق می‌دهد، و این کاردانی خودشان است که مال و جاه را برایشان نگه می‌دارد. دو آیه‌ی ذیل، به همگانی بودن این فکر اشاره می‌کنند و می‌رسانند که این پندار غلط، مخصوص قارون نبوده، و هر انسانی ممکن است به چنین حالی برسد که وقتی نعمتش زیاد شد، طغیان کند و بپندارد که تنها سبب اقبال دنیا به وی، خود او و کاردانی اوست (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۶، صص ۱۱۲-۱۱۳):

۱. «آری، هر گاه انسان را ضرر و زیانی رسد، ما را فرا می‌خواند. سپس چون نعمتی را از جانب خود به او عطا کنیم، می‌گوید: جز این نیست که این نعمت را به سبب کاردانی خودم به من داده‌اند؛ (نه)، بلکه امتحانی‌ست (از جانب خدا)؛ لکن بیشترشان نمی‌دانند. همانا این سخن را کسانی (مانند قارون و یارانش) که پیش از آن‌ها بودند نیز گفتند. پس آنچه (از

اموال) کسب کرده بودند، چیزی (از عذاب خدا) را از آن‌ها دفع نکرد. پس کیفرهای بد دستاوردشان به آن‌ها رسید، و کسانی از اینان (کفار مکه) که ستم کرده‌اند نیز به زودی کیفرهای بد کسب‌شان به آن‌ها می‌رسد و هرگز عاجزکننده‌ی ما (از انتقام) نیستند. آیا ندانسته‌اند که خداست که روزی را برای هر کس که بخواهد، می‌گسترده و تنگ می‌کند؟ حقا که در این (امر)، نشانه‌هایی‌ست (از قدرت و تدبیر و حکمت خدا) برای گروهی که ایمان آورند.» (زمر/۴۹-۵۲).

۲. «پس آیا در زمین سیر نکردند تا بنگرند عاقبت کسانی که پیش از آن‌ها بوده‌اند، چه شده است؟ پس چون فرستادگان‌شان دلایل روشنی برای آن‌ها آوردند، آن‌ها به دانشی که نزدشان بود (علوم مربوط به عقاید فاسد و امور دنیایی) دل خوش کردند (و معارف انبیا را ترک کردند)، و (سرانجام) آنچه (از عذاب) که به تمسخر می‌گرفتند، آنان را فراگرفت.» (غافر/۸۲-۸۳). اگر این آیات را بر داستان قارون منطبق کنیم، جای هیچ شکی نمی‌ماند که مراد از علم در کلام قارون، همان کاردانی و مهارت‌ست که گفته شد.

پاسخ شایسته به منطق قارونی

اگر تنها عامل بقا و ماندگاری، علم و کاردانی‌ست، پس چرا در قرون قبل از قارون، کسانی بودند که از او کاردان‌تر و نیرومندتر و مال‌اندوزتر و دارای کارکنانی بیشتر بودند و نیز مثل وی فکر می‌کردند و می‌پنداشتند که مال و نیرو و دیگر دستاوردهایشان، همه نتیجه‌ی کاردانی خودشان است؛ ولی خدا به همین جرم هلاکشان کرد، و اموال و افرادشان نیز نتوانستند آنان را یاری کنند و از هلاکت نجات دهند؟

خداوند، چنین انسان‌هایی را در قیامت مؤاخذه خواهد کرد؛ مؤاخذه‌ای که البته مانند مؤاخذه‌ی آدمیان نیست که وقتی کسی را سرزنش یا نصیحت می‌کنند، برای توجیه خود، به علم و کاردانی خویش متوسل می‌شود و چیزهایی مربوط یا نامربوط را به هم می‌بافد؛ چون خدای سبحان، عالم و شاهد اعمال هر کسی‌ست، و مؤاخذه‌ی او را نمی‌توان با نیرنگ پاسخ داد؛ بلکه او به همین سبب که دانا و ناظر اعمال است، از هیچ مجرمی نمی‌پرسد که چه کردی؛ بلکه تنها مطابق جرمش مؤاخذه‌اش می‌کند، و نیز مؤاخذه‌ی او، ناگهانی‌ست؛ چنان‌که خود مجرم هیچ اطلاع قبلی از آن ندارد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۶، ص ۱۱۶).

در دنیا البته آگاهان، قارونیان را نصیحت می‌کنند، و به آنان نیز مجال اندیشه و پاسخگویی داده می‌شود؛ اما هنگامی که اتمام حجت شد و عذاب الهی فرا رسید، دیگر مجالی برای اندیشیدن یا به زبان آوردن سخنان ناموزون و کبرآلود نیست. عذاب الهی، همان است و نابودی، همان (تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۱۶۰). ب/



إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ قُلْ رَّبِّیْ
 أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۸۵﴾ وَمَا كُنْتُ
 تَرْجُوَ أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ
 فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ ﴿۸۶﴾ وَلَا يَصُدُّكَ عَنْ آيَاتِ
 اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أَنْزِلَتْ إِلَيْكَ وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ
 الْمُشْرِكِينَ ﴿۸۷﴾ وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
 كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۸۸﴾

سُورَةُ الْعَنْكَبُوتِ ﴿آيَاتُهَا ۲۹﴾ ۶۹

لَعَنَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 أَلَمْ نَكُنْ مِنْ قَبْلِهِ لَكَاظِمِينَ ﴿۱﴾ أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ
 لَا يُفْتَنُونَ ﴿۲﴾ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ
 صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ ﴿۳﴾ أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ
 السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿۴﴾ مَنْ كَانَ يَرْجُوا
 لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۵﴾ وَمَنْ
 جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿۶﴾

قطعاً کسی که (عمل به احکام) قرآن را بر تو واجب کرده است، تو را (پیروزمندانه) به (مکه، یعنی) مکان بازگشت تو، باز می‌گرداند. بگو: پروردگار من کسی را که (برای مردم) هدایت آورده است و کسی را که در گمراهی آشکاری به سر می‌برد، بهتر می‌شناسد. ۸۵ تو انتظار نداشتی که این کتاب بر تو وحی شود؛ بلکه به سبب رحمتی از جانب پروردگارت (، بر تو وحی شد). پس (به شکرانه‌ی این نعمت)، هرگز پشتیبان کافران نباش. ۸۶ مبادا پس از آن که آیات خدا بر تو نازل شد، (کافران)، تو را از (پیروی) آن بازدارند، و (مردم را) به سوی پروردگارت دعوت کن و هرگز از مشرکان مباش. ۸۷ همراه «الله»، هیچ خدای دیگری را نپرست؛ که هیچ خدایی جز او نیست. جز ذات (پاک) او، همه چیز نابود خواهد شد. حکمرانی فقط برای اوست، و تنها به پیشگاه او بازگردانده می‌شود. ۸۸

سورہی عنکبوت (در مگه نازل شده است)

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

الف، لام، میم. ۱ آیا مردم گمان می‌کنند که با گفتی «ایمان آوردیم»، بدون این که امتحان شوند، رها می‌شوند؟ ۲ در حالی که (می‌دانند) ما پیشینیان آنان را آزمایش کرده‌ایم. بنابراین بی‌گمان خدا راستگویان را مشخص می‌کند و حتماً دروغگویان را (نیز) معلوم خواهد کرد. ۳ آیا بدکاران گمان می‌کنند که می‌توانند از چنگال ما فرار کنند؟ چقدر قضاوت‌شان بد است! ۴ هر کس که همواره انتظار روبه‌رو شدن با پروردگارش را دارد، (بداند) که قطعاً زمان تعیین‌شده‌ی (دیدار) خدا خواهد آمد، و اوست که بسیار شنوا و داناست. ۵ و هر کس (در راه خدا) تلاش کند، فقط به سود خودش تلاش کرده است؛ چرا که بی‌شک خدا از جهانیان بی‌نیاز است. ۶

مترجم و تدوین: م. شافعی

۳-۲. آزمون‌های الهی؛ بیم‌ها و امیدها

درباره‌ی معنای این آیات شریف، مفسران دو احتمال داده‌اند: ۱. آیا مردم گمان کرده‌اند که پس از این‌که گفتند ایمان آورده‌ایم، رها می‌شوند و با بلاها و مصیبت‌ها آزمایش نمی‌شوند؛ آزمایشی که با آن، صدق و کذب نهانشان آشکار شود؟ ۲. آیا مردم گمان کرده‌اند که به هیچ بلیه‌ای مبتلا نمی‌شوند؛ چون که گفته‌اند ایمان آورده‌ایم؟ یعنی بلا و مصیبت، مخصوص کفار است؛ اما مؤمنین به سبب کرامت و احترامی که نزد خدا دارند، دچار هیچ مصیبتی نمی‌شوند؟

بنا بر احتمال اول، انکار و توییح، متوجه این ظن و پندار آنان است که گمان کرده بودند آزمایش نمی‌شوند؛ با این‌که سنت الهی، بر آزمایش و امتحان خلق جریان دارد. بنا بر احتمال دوم، این سرزنش و توییح، متوجه این پندارشان است که سنت الهی در باره‌ی اقوام، متفاوت است؛ یعنی قومی را می‌آزماید و قومی دیگر را آزمایش نمی‌کند. بعید نیست که احتمال اول با سیاق آیات موافق‌تر باشد.

حکمت امتحانات الهی

خداوند، بشر را امتحان می‌کند تا بداند که چه کسانی راست می‌گویند و چه کسانی دروغ‌گویند. پس صدق و کذب بندگان، به وسیله‌ی امتحان عملی ظاهر می‌شود؛ چون باطن انسان‌ها با امتحان ظهور می‌یابد. نتیجه‌ی این ظهور این است که کسانی که ایمان حقیقی دارند، ایمانشان پای‌برجاستر می‌شود، و آن‌هایی که ایمانشان صرف ادعاست، همان ادعایشان هم باطل می‌شود؛ چون آن ثواب و سعادت که به ایمان انسان وعده داده شده است، بر ایمان حقیقی و حقیقت ایمان مترتب می‌شود؛ ایمانی که آثارش در هنگام شدايد و نیز آنجا که پای اطاعت خدا به میان می‌آید، ظاهر می‌شود؛ یعنی صاحب چنین ایمانی، در شدايد صبر می‌کند، در برابر دستور الهی صبر می‌کند و آن را به انجام می‌رساند، و در برابر معصیت نیز صبر می‌کند و از آن چشم می‌پوشد. چنین ایمانی، آن سعادت و آن ثواب‌ها را در پی دارد؛ نه ایمان ادعایی؛ چراکه در مقام ادعا، هر کس می‌تواند خود را برترین مؤمن، والاترین مجاهد و فداکارترین انسان معرفی کند؛ در حالی که وزن و قیمت و ارزش این ادعاها، از طریق آزمون روشن می‌شود.

علم الهی که مترتب بر امتحان است، چگونه علمیست؟

۱- مراد از دانستن خدا که فرع بر امتحان الهیست، ظاهر شدن نشانه‌های ایمان حقیقی یا ادعایی در فرایند امتحان است؛ ۲- مراد، علم فعلی خداست که عینیت یافتن در عالم خارج است (در ادامه با مثال توضیح داده شده است)؛ یعنی علمی

که مترتب بر امتحان است؛ و الا خداوند با علم ذاتی خود، از همه چیز آگاه است و به امتحان نیازی ندارد. برای مثال، معلمی که بعد از یک سال تحصیلی به توانایی دانش‌آموز خود علم می‌یابد، برای این‌که این توانایی عینیت پیدا کند و در عالم خارج (عالم عین) نمود یابد، از او امتحان می‌گیرد. بنابراین، از نفس امتحان نیز نوعی علم خارج می‌شود (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۶، صص ۱۴۸-۱۴۹)؛ چرا که هر کس آنچه را که در درون دارد، بیرون می‌ریزد، و تا نیت درونی و صفات باطنی انسان، در عملش تحقق و عینیت پیدا نکند، ثواب و جزا و کیفر مفهوم ندارد. بنابراین، خدا سنت امتحان را در همه‌ی اقوام و همیشه جاری می‌کند تا علم فعلی او یعنی راست‌ها و دروغ‌ها ظهور پیدا کند، و در نتیجه‌ی آن، ایمان راست‌گویان پای‌برجاستر شود و ادعای دروغین دروغ‌گویان نیز از دل‌هایشان بیرون زند. نتیجه این‌که آزمایش‌های الهی، نه برای شناخت افراد، بلکه برای پرورش و شکوفایی استعدادهاست (تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۲۰۵).

حقیقت، قطعیت و تنوع امتحانات

۱. حقیقت امتحانات الهی، فعلیت یافتن استعدادها و قوای وجودی انسان است که در شدايد تحقق می‌پذیرد. در حدیثی که در مقام تبیین آیه‌ی شریف آمده، می‌خوانیم: «آزمایش می‌شوند؛ همان‌گونه که طلا در کوره آرموده می‌شود، و خالص می‌شوند؛ همان‌طور که فشار آتش، ناخالصی‌های طلا را از بین می‌برد و آن را خالص می‌کند.» (تفسیر نورالانقیلین، ج ۴، ص ۱۴۸).

۲. قطعیت این آزمون‌ها، در بیان نورانی امیر بیان حضرت علی (علیه السلام) آمده است: «سوگند به کسی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به حق مبعوث کرده، به شدت آزمایش و غربال می‌شوید، و همانند محتویات یک دیگ جوشنده زیر و رو خواهید شد؛ آن چنان که بالای شما پایین، و پایین شما بالا قرار خواهد گرفت.» (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۶).

۳. امتحانات الهی، جلوه‌ها و چهره‌های متنوعی دارد: گاهی در قالب شعب ابی‌طالب که کار به سوءظن به خدا هم می‌رسد (احزاب/۱۰)؛ گاهی با قرار گرفتن در محیط‌های گناه‌آلود که مگر به برهان الهی (یوسف/۲۴) امکان پاک ماندن وجود ندارد؛ گاهی در فشار محرومیت‌ها که جز با از دست دادن ایمان، عزت و شرف، امکان رهایی از محرومیت وجود ندارد؛ گاهی با غرق شدن در نعمات یا دیدن این مظاهر مادی (طه/۱۳۱) و رنگ باختن ایمان آدمی؛ گاهی نیز با مصیبت‌ها، رنج‌ها، جنگ‌ها، گرانی‌ها و ... و تن دادن به برنامه‌ی طواغیت. البته برای پیروزی در این آزمون‌های سخت، راهی جز تلاش و کوشش مستمر و تکیه بر لطف خاص پروردگار نیست (تفسیر نمونه، ج ۱۶، صص ۲۰۶-۲۰۷). /



وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٧﴾ وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جُهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ ﴿٩﴾ وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةً لِلنَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِن رَّبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ ﴿١٠﴾ وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ ﴿١١﴾ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَكُمْ وَمَاهُمْ بِحَمِلِينَ مِن خَطَايِهِمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١٢﴾ وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَّعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيَسْئَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿١٣﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ﴿١٤﴾

و قطعاً بدی‌های کسانی را که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، می‌پوشانیم و از آنان می‌زداییم و حتماً آنان را با بهترین کارهایی که می‌کردند، پاداش می‌دهیم. ۷ به انسان سفارش کردیم که به پدر و مادر خود نیکی کند؛ ولی اگر تمام تلاش خود را (هم) به کار گرفتند تا چیزی را که هیچ اطلاعی به (حق بودن) آن نداری، شریک من کنی، از آنان اطاعت نکن. بازگشت شما فقط به سوی من است. آنگاه شما را از کارهایتان آگاه خواهیم کرد. ۸ و قطعاً کسانی را که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، در زمره‌ی شایستگان وارد خواهیم کرد. ۹ برخی از مردم می‌گویند: «به خدا ایمان آوردیم.» پس از آن، هنگامی که به سبب (پیروی از دین) خدا، شکنجه و آزار ببینند، آزار مردم (کافر) را مانند عذاب خدا می‌شمرند (و از دینش باز می‌گردند)؛ و اگر از جانب پروردگارت، یاری و پیروزی‌ای

فرا رسد، بی‌شک می‌گویند: «ما با شما هستیم.» آیا خدا از آنچه در سینه‌های جهانیان می‌گذرد، آگاه‌تر نیست؟ ۱۰ (آری)، بی‌گمان خدا مؤمنان (حقیقی) را مشخص می‌کند و حتماً منافقان را معلوم خواهد کرد. ۱۱ کافران به مؤمنان گفتند: «از راه ما پیروی کنید، و (اگر قیامت بود و گنه‌کار محسوب شدید)، ما گناهان‌تان را به دوش می‌کشیم.»؛ در حالی که دژه‌ای از گناهان آنان را به دوش نخواهند کشید. آنان قطعاً دروغ می‌گویند. ۱۲ (آری)، بی‌شک بار سنگین (گناهان) خود را به دوش می‌کشند و بارهای سنگین دیگری را همراه بارهای سنگین خود (به دوش خواهند کشید)، و بی‌گمان در روز قیامت درباره‌ی نسبتِ دروغی که همواره می‌دادند، سؤال خواهند شد. ۱۳ به‌راستی نوح را نزد قومش فرستادیم و او نهصد و پنجاه سال در میان قومش به سر برد؛ (ولی) سرانجام، در حالی که ستم‌کار بودند، طوفان آنان را فراگرفت. ۱۴

که کفار به آنان می‌دهند، اندک و تمام‌شدنی‌ست، و سرانجام روزی از شر آن خلاص می‌شوند؛ ولو زیر شکنجه‌شان بپایند؛ چون همین که بپایند، دیگر شکنجه‌ای نمی‌بینند؛ برخلاف عذاب خدا که هم عظیم است، و هم ابدی‌ست و هلاکت دائمی در پی دارد (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۹، ص ۱۸). اگر اما از ناحیه‌ی خدا نجاتی برای مؤمنان حقیقی برسد، بعد از آن تنگی و شدتی که از کفار دیده‌اند، مؤمنان قلابی به ایشان می‌گویند: ما هم با شمایم؛ یعنی ما هم از این گشایش سهم می‌بریم.

جالب توجه این‌که در آیه‌ی شریف، مجازات الهی، «عذاب»، و آزارهای مردم، «فتنه» نام گرفته است؛ چراکه آزارهای مردم، عذاب نیست؛ بلکه آزمایش و وسیله‌ی تکامل انسان است. به این ترتیب، به انسان‌ها می‌آموزد که این دو را با هم مقایسه نکنند، و با این بهانه که مخالفان آن‌ها را آزار می‌دهند و شکنجه می‌کنند، دست از ایمان خود بر ندارند. این، جزئی از برنامه‌ی کلی امتحان در این دنیا (تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۲۲۱).

پاسخ خداوند به منافقان

شما گمان کرده‌اید که به صرف ادعای ایمان، خدا را فریب می‌دهید؟ نه؛ خدا از آنچه در دل‌های مردم است، آگاه است و می‌داند که دل‌های شما ایمان ندارد. خدا، با همه‌ی این احوال، به وسیله‌ی امتحان، بین مؤمنان حقیقی و منافقین جدایی خواهد انداخت و آنان را از یکدیگر متمایز خواهد کرد.

از آثار مهم سنت امتحان و ابتلا، شناخت منافقین در نظام اسلامی‌ست؛ کسانی که در دوران یُس و آسانی و رفاه و امنیت، همراه نظام‌اند و از ایمان به راه و هدف اسلام دم می‌زنند؛ اما به مجرد شروع سختی‌ها و مشقات، بهانه‌جویی، عافیت‌طلبی، عقلانیت ابزاری، ضرورت دیپلماسی و گفت‌وگو با دشمن و ... را در دستور کار قرار می‌دهند.

کیست که نداند بسیاری از مشکلات امروز نظام اسلامی ما، معلول پای‌بندی به اصول اسلام و انقلاب و ایستادگی در مقابل مستکبران عالم است، و صدا البته که این موضع اتخاذ‌شده، مداهنه و سازش نمی‌پذیرد. رو کردن به سازش، رابطه و مذاکره در حال ذلت، جز عدول از اصول اسلامی نیست. نظام اسلامی، خواهان جنگ نیست؛ بلکه در پی ایجاد سلم و دوستی در تمام عالم است؛ اما برخی از زورگویان عالم، منطقی جز زور را نمی‌پذیرند. از این رو گفت‌گو بر مبنای منطق عقلایی با آنان، نتیجه‌ای جز کنار نهادن ارزش‌ها ندارد و نخواهد داشت. /ب

۱۰ - ۱۱. ایمان به خداوند، زحمت دارد؛ صرف ادعا نیست

برخی گمان می‌کنند که به مجرد گفتن جمله‌ی ما مؤمن به خدا، در سلک مؤمنان واقع شده‌اند؛ بدون آن‌که ادعایشان در محک آزمون‌ها و ابتلائات سخت ارزیابی شود. این ادعا البته انسان را با بسیاری از شداید مواجه و شیاطین انس و جن را در مقابلش بسیج می‌کند. مگر تجربه‌ی انقلاب اسلامی کشور ما چنین حقیقتی را آشکار نکرد؟ مردمی که گفتند «پرووردگار ما خداوند یگانه است، سپس استقامت کردند» (فصلت/۳۰)، چقدر برای این ایمانشان هزینه دادند؟! آشوب‌های تجزیه‌طلبان، جنگ تحمیلی، حصر اقتصادی و ... همه و همه، هزینه‌ی ایمان و استقامت و منحرف نشدن از اصول است.

شاخص نفاق؛ ادعای ایمان بدون تحمل زحمات

قرآن کریم، شاخصی روشن برای شناخت منافقین درون نظام اسلامی ارائه کرده است؛ کسانی که بزرگ‌ترین ضربات را بر پیکره‌ی نظام وارد می‌کنند. آن شاخص، ایمان عاریتی‌ست؛ ایمانی که مقید به عافیت و سلامت است و تا حد ضرر ندیدن و اذیت نشدن از آن ادامه دارد. برای همین، قرآن، نامش را ایمان نمی‌گذارد و می‌فرماید که بعضی از مردم می‌گویند که ما ایمان آورده‌ایم. این مردمان، مصداق این آیه‌اند: «بعضی از مردم، خدا را تنها با زبان می‌پرستند (و ایمان قلبی‌شان بسیار ضعیف است). همین که (دنیا به آن‌ها رو کند و نفع و خیری به آنان برسد، حالت اطمینان پیدا می‌کنند؛ اما اگر مصیبتی برای امتحان به آن‌ها برسد، دگرگون می‌شوند (و به کفر رو می‌کنند)» (به این ترتیب)، هم دنیا را از دست داده‌اند، هم آخرت را، و این همان خسران و زیان آشکار است.» (حج/۱۱).

آنان، اذیتی را که به سبب (روح‌المعانی، ج ۲۰، ص ۱۳۹) ایمان به خدا یا طی کردن راه خدا (تفسیر فخر رازی، ج ۲۵، ص ۳۸) می‌بینند، تحمل نمی‌کنند. البته چون مطابق آیه‌ی «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهَبِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (عنکبوت/۶۹)، جهاد در راه خدا، طریقه‌ی پیدا کردن راه‌های الهی‌ست، ایمان به خدا با طی کردن راه خدا یعنی دین، متفاوت است.

ایمان آن‌قدر در نظر این افراد خوار شده که حکم عقل مبنی بر دوری جستن از آزار و اذیت را با اذیت مردم و عذاب خدا یکسان می‌پندارند. برای همین، تا ایمانشان باعث آزار دیدنشان شود، با خود می‌گویند: هیچ عقلی به من نگفته که تو خودت را برای ایمان به خدا به زحمت و عذاب بیفکنی. آنگاه از ایمان چشم می‌پوشند و به شرک می‌گرایند تا مبادا مردم اذیت‌شان کنند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۶، ص ۱۵۵-۱۵۷)؛ در حالی که این پندار بسیار غلط است؛ برای این‌که عذاب و شکنجه‌ای



فَأَنجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ ﴿٥٥﴾ وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٥٦﴾ إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِندَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهٗ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٥٧﴾ وَإِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿٥٨﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٥٩﴾ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٦٠﴾ يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَن يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ ﴿٦١﴾ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَالَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٦٢﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَٰئِكَ يَكُونُ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦٣﴾

آنگاه او و کسانی را که در کشتی بودند، نجات دادیم و آن (واقعه) را نشانه‌ای (بزرگ) برای جهانیان قرار دادیم. ۱۵ و ابراهیم را (یاد کن)؛ آن‌گاه که به قومش گفت: «الله را پرستید و خود را از (خشم) او حفظ کنید. اگر بدانید، این برایتان بهتر است؛ ۱۶ شما، به جای خدا، فقط بت‌هایی را می‌پرستید و دروغی به هم می‌بافید. کسانی که شما آن‌ها را به جای خدا می‌پرستید، نمی‌توانند روزی (کوچکی) برای شما بیاورند. بنابراین، رزق و روزی را نزد خدا بجوید و او را پرستید و او را شکر کنید؛ (زیرا) تنها به پیشگاه او بازگردانده خواهید شد؛ ۱۷ و اگر (مرا) دروغگو می‌شمرد، بی‌شک پیش از شما (نیز) امت‌هایی (پیامبران‌شان را) دروغگو شمردند، و پیامبر وظیفه‌ای جز رساندن آشکار (پیام الهی) ندارد.» ۱۸ آیا توجه نمی‌کنند که چگونه خدا آفرینش را آغاز

کرد، و (در قیامت)، دوباره آن را تکرار خواهد کرد؟ به‌راستی این (کار) برای خدا آسان است. ۱۹ بگو: در زمین سیر و سیاحت کنید و بدین‌وسیله بنگرید که چگونه خدا آفرینش را آغاز کرده است. پس از آن، خدا آفرینش آخرت را پدید می‌آورد؛ زیرا خدا بر هر کاری تواناست. ۲۰ هر که را بخواهد، عذاب می‌کند و به هر کس که بخواهد، رحم می‌کند. (آری)، تنها به سوی او بازگردانده خواهید شد. ۲۱ و شما نه در زمین و نه در آسمان نمی‌توانید (از دست خدا) بگریزید و غیر از خدا هیچ سرپرست و یآوری ندارید. ۲۲ و کسانی که آیات و نشانه‌های خدا و روبه‌رو شدن با او را انکار کنند، از رحمت من نومید شده‌اند، و ایشان عذابی دردناک خواهند داشت. ۲۳

۱۶-۱۷. تقوا؛ والاترین ثمره عبودیت

عبودیت، به این معناست که انسان در همه حال خود را در محضر خدا ببیند و خداوند را ناظر بر نیت، اقوال و اعمالش بداند. البته این عبودیت، مظاهری دارد که خود را در انواع عبادات و مناسکی چون نماز، روزه و ... نشان می‌دهد؛ و الا اصل عبودیت، یاد پروردگار است. اگر انسان چنین تلقی و جهان‌بینی‌ای از خود، مخلوقات دیگر و خداوند داشته باشد، اهل تقوا شده است.

حقیقت تقوا

تقوا یعنی پرهیز در حرکت و نه پرهیز در سکون. گاهی انسان در حال سکون پرهیز می‌کند؛ یعنی عزلت‌نشین و اهل پرهیز می‌شود. گاهی اما در وسط میدان و سینه‌به‌سینه‌ی قضایا و واقعیت‌ها اما در حال پرهیز با حوادث روبه‌رو می‌شود. اسلام، نوع دوم پرهیز را از انسان مطالبه می‌کند. در این نوع تقوا، باید در میدان بود؛ لکن از اصطکاک‌ها، از غلط رفتن راه‌ها، از واردکردن ضایعه‌ها به خود یا به دیگران، و از تخطی کردن از حدودی که برای انسان معین شده، و این تخطی، انسان را به گمراهی می‌برد، باید اجتناب کرد؛ چون جاده، بسیار خطرناک و طولانی و ظلمانی‌ست.

این ظلمتی که قدرت‌های مادی و استکباری در جهان با اندیشه‌های اغواگر خود ایجاد کرده‌اند، چقدر دل‌های ما را با خود همراه کرده است؟ این تلاشی که می‌کند تا افکار عمومی را با خود همراه کند، تا چه اندازه موفق بوده است؟ این همان گمراهی‌پذیری در راه حقیقت و راه زندگی‌ست که اگر انسان ذره‌ای هشیاری‌اش را از دست دهد، گمراه خواهد شد. در اینجا به تقوا نیاز است که هدایت را نیز در پی خواهد داشت؛ اما اگر انسان در بست در اختیار شهادت خود یا دیگران باشد، هیچ‌گاه هیچ سخن حقیقی‌تواند او را هدایت کند! هر سخن حق، چون ندایی‌ست که از دور شنیده می‌شود (فصلت/۴۴) که نه محتوایش مشخص و نه ظرافت‌های درونی‌اش آشکار است (مقام معظم رهبری، تفسیر آیه‌ی دوم سوره‌ی بقره).

عبودیت و تقوا از چه بهتر است؟

خداوند، عبودیت و تقوا را از چه بهتر می‌داند؟ چه چیزی خوب است که عبودیت از آن بهتر است؟ دو جواب می‌توان به این سؤال داد: ۱. اگر فرد «الف»، انسانی خوب، و فرد «ب»، انسانی بهتر باشد، می‌گویند فرد «ب» از فرد «الف» بهتر است. در ادبیات عرب، این ارجحیت را تعبیر به افعال تفضیل می‌کنند. اگر اما فرد «الف»، انسانی مطلقاً بد، و فرد «ب»، انسان خوبی باشد و باز گفته شود که فرد «ب» از فرد «الف» بهتر است،

در ادبیات بدان افعال تعیین می‌گویند. پرستش بت بد است و خیریتی ندارد، و پرستش خداوند، خوب. پس در اینجا ما با افعال تعیین مواجه‌ایم و نه تفضیل؛ ۲. اگر معنای افضلیت را هم بپذیریم - یعنی خیر را افعال تفضیل بدانیم -، خداوند از زعم و گمان مشرکان سخن گفته است؛ یعنی درست است که شما عبادت بت‌ها را خوب می‌دانید؛ اما آگاه باشید که عبادت خدای یکتا بهتر است.

برهان الهی برای نفی بت‌پرستی

انسان در مقام پاسخ بدین سؤال که چرا عبادت می‌کند، بی‌گمان خواهد گفت برای این که نیازی از او برطرف شود. این نیاز ممکن است: ۱- ترس از عذاب الهی و دفع آن؛ ۲- رسیدن به نعمات الهی از جمله بهشت؛ ۳- یا محبت به پروردگار باشد. مقام سوم، مقام اولیای خداست. اکثر بشریت در مقام یکم و دوم به سر می‌برند. باید پرسید که مگر در این دو مقام، کاری از سنگ و چوب ساخته است؟ چرا بشر عصر علم هنوز گرفتار حس است؟ انسان پرستی، حیوان پرستی، پرستش نظریات علمی و ... برای چیست؟ آیا این‌ها توانایی حل مشکل بشر را دارند؟ پس معبودها دروغین‌اند، و انسان با جعل این‌ها به جای خداوند، دروغ‌آفرین شده است. عبادتی را که ویژه‌ی خداست، به غیر خدا نسبت داده و مشرک شده است. مشرکان، نظیر ریاکار نیستند که قدری برای خدا و قدری برای غیر خدا عبادت کنند؛ بلکه مشرک اصلاً خدا را نمی‌پرستد؛ چون معتقدند که خدا ممکن نیست پرستیده شود مگر از طریق سبب‌های فعال در عالم مانند ملائکه و جن که مقرب درگاه خدایند. بنابراین اگر خود خدا مستقیماً پرستیده شود، قهراً بدون شریک پرستیده شده. پس دعوت بت‌پرست به پرستش خدا، دعوت او به دین توحید است؛ هرچند که گفته نشود تنها خدا را بپرستید. پس جمله‌ی «يَقُومُوا عِبَادَةَ اللَّهِ»، به همین علت، افاده‌ی حصر می‌کند؛ هرچند که کلمه‌ی حصری در آن نیامده باشد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۶، ص ۱۷۱).

بنابراین، انسان عصر نوگرایی برای حل مشکل خود باید به جایی رجوع کند که همه‌کار به دست اوست، و او را عبادت کند، و با دریافت رزق از ذات اقدس الهی، سپاسگزار او باشد؛ چراکه یکی از انگیزه‌های عبادت، حس شکرگزاری در مقابل منعم حقیقی‌ست (تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۲۳۳)، و بداند که بازگشتش هم به سوی اوست. بنابراین، انسان، نه از بین می‌رود تا اصل رجوع نفی شود و نه به غیر خدا باز می‌گردد (تفسیر تربیتی، ذیل آیه). / ب



پس از آن (همه اندرز)، پاسخ قوم او تنها این سخن بود: «او را بکشید یا بسوزانید.» پس (او را در آتش افکندند؛ ولی) خدا او را از آتش نجات داد. به راستی در این (ماجرا)، نشانه‌هایی برای افراد باایمان وجود دارد. ۲۴ (ابراهیم) گفت: «شما، به جای خدا، فقط بت‌هایی را انتخاب کرده‌اید تا (به وسیله‌ی آن‌ها)، در زندگی دنیایی (خود)، دوستی برقرار کنید؛ (ولی) پس از آن، در روز قیامت، برخی از شما، برخی دیگر را انکار و یکدیگر را لعنت می‌کنند، و جایگاه‌تان آتش است و هیچ یآوری ندارید.» ۲۵ در پی آن (دعوت)، لوط او را تصدیق کرد و (ابراهیم) گفت: «من به سوی (سرزمین دیگری برای عبادت) پروردگارم هجرت می‌کنم. بی‌شک اوست که شکست‌ناپذیر و حکیم است.» ۲۶ (ما نیز) به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٢٤﴾ وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَمَأْوَىٰكُمُ النَّارُ وَمَالَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿٢٥﴾ فَمَنْ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢٦﴾ وَلَهُ إِسْحَاقُ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَءَاتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٢٧﴾ وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿٢٨﴾ أَتُنْكُم لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقَاطِعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيَكُمُ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتُّنَّا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٢٩﴾ قَالَ رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ ﴿٣٠﴾

و نبوت و کتاب (آسمانی) را در نسل او قرار دادیم و پاداشش را در دنیا به او دادیم، و بی‌گمان (ابراهیم) در آخرت از شایستگان خواهد بود. ۲۷ لوط را (یاد کن؛) هنگامی که به قومش گفت: «به راستی شما آن کار بسیار زشت را که پیش از شما هیچ‌یک از جهانیان نکرده است، انجام می‌دهید. ۲۸ آیا به راستی شما با مردان می‌آمیزید و راه (تداوم نسل انسان) را قطع می‌کنید و در محافل عمومی خود آن کار زشت را می‌کنید؟!» پس از آن، پاسخ قومش فقط این سخن بود: «اگر راست می‌گویی، عذاب خدا را برایمان بیاور!» ۲۹ (لوط) گفت: «پروردگارا، مرا در برابر این مردم فسادگر یاری فرما.» ۳۰

۲۸ - ۲۹. همجنس‌گرایی؛ عملی برخلاف اقتضای طبیعت انسانی

همجنس‌گرایی در میان مردان که لواط نام دارد، در قوم لوط شایع بود، و در اقوام دیگر، یا هیچ نبود، یا اگر بود، به این صورت، همگانی و عمومی و زننده نبود. به هر حال، قوم لوط، هم بار گناه خویش را بر دوش می‌کشند و هم بار گناه کسانی را که در آینده از عمل آن‌ها پیروی می‌کنند؛ بی آن‌که از گناه آیندگان کاسته شود؛ چراکه آنان، بنیانگذار این سنت شوم و پلید بودند، و می‌دانیم که هر کس سنتی بگذارد، در عواقب کسانی که به آن عمل کنند، سهیم است (تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۲۵۴).

دامنه‌ی وقاحت قوم لوط

مردان قوم لوط، با گرایش به مردان دیگر، طریق تناسل را اهمال و لغو کردند؛ چراکه راه تناسل، نزدیکی و جماع با زنان است، و قوم لوط، این راه را قطع کردند؛ ضمن این‌که پیش روی دیگران نیز بدین عمل یا مقدمات شنیع آن دست می‌زدند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۶، صص ۱۸۲-۱۸۳). برخی از مفسران گفته‌اند که مراد از قطع سبیل، بستن راه‌هاییست که به شهر و دیار ایشان منتهی می‌شد؛ چون قوم لوط از شهر بیرون می‌رفتند، راه را بر مسافرانی که می‌خواستند به شهر آنان درآیند، می‌بستند، و سپس هر یک سنگی به طرف آن‌ها پرتاب می‌کردند. سنگ هر کس به هر کس می‌خورد، او را می‌گرفت و اموالش را غارت می‌کرد و با او لواط می‌کرد؛ در حالی که سه درهم نیز غرامت می‌ستاند؛ چون قاضی شهرشان چنین قضاوت می‌کرد و حق را به اهل شهر می‌داد (روح‌المعانی، ج ۲۰، ص ۱۵۳). بعضی دیگر از مفسران گفته‌اند که مراد از قطع سبیل، این است که قوم لوط، علاوه بر عمل شنیع لواط، راه‌زنی نیز می‌کردند (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۹، ص ۴۶).

در تواریخ آمده است که آنان، فحش‌های رکیک و کلمات زشت و زننده رد و بدل می‌کردند؛ با کف دست بر پشت یکدیگر می‌زدند؛ قمار می‌کردند؛ بازی‌های بچه‌گانه داشتند؛ به یکدیگر یا به عابران سنگ پرتاب می‌کردند؛ انواع آلات موسیقی را به کار می‌بردند؛ و حتی در حضور جمع، بدن خود را برهنه و گاه کشف عورت می‌کردند (سفینه‌البحار، ج ۲، ص ۵۱۷). پیامبر ﷺ نیز فرموده‌اند: «آن‌ها به هر کسی که رد می‌شد، سنگ‌ریزه پرتاب می‌کردند و او را به باد مسخره می‌گرفتند.» (تفسیر قرطبی، ذیل آیه).

آسیب‌شناسی عادت ناپسند قوم لوط

همجنس‌گرایی، چه در میان مردان (لواط) و چه در میان زنان (مساحقه)، از بدترین انحرافات اخلاقی و سرچشمه‌ی مفساد زیادی در جامعه است. اصولاً طبیعت زن و مرد چنان آفریده شده که آرامش و اشباع سالم خود را در علاقه به جنس مخالف و آن هم از طریق ازدواج سالم می‌بینند، و هر گونه تمایلات جنسی دیگر، انحراف از طبع سالم انسانی و نوعی بیماری روانیست که اگر به آن ادامه داده شود، روز به روز تشدید می‌شود، و نتیجه‌اش بی‌میلی به جنس مخالف و اشباع ناسالم از طریق جنس موافق است.

این‌گونه روابط نامشروع، آثار ویرانگری بر ارگانیسم بدن انسان و حتی در سلسله‌ی اعصاب و روح می‌گذارد؛ مرد را از یک مرد کامل بودن، و زن را از یک زن کامل بودن ساقط می‌کند؛ چنان‌که زنان و مردان همجنس‌گرا، گرفتار ضعف جنسی شدید می‌شوند و دیگر نمی‌توانند پدر و مادر خوبی برای فرزندان آینده‌ی خود باشند، و گاه قدرت تولید فرزند را به‌کلی از دست می‌دهند. آنان به‌تدریج به انزوا و بیگانگی از اجتماع و سپس بیگانگی از خویشان رو می‌کنند و گرفتار تضاد پیچیده‌ی روانی می‌شوند، و اگر خویش را اصلاح نکنند، ممکن است به بیماری‌های جسمی و روانی متعددی گرفتار شوند. به همین دلیل و به دلایل اخلاقی و اجتماعی دیگر، اسلام، همه‌ی اشکال و صور همجنس‌گرایی را تحریم شدید کرده و برای آن‌ها مجازاتی تا سرحد اعدام تعیین کرده است.

موضوع مهم این است که بی‌بندوباری و تنوع‌طلبی بیمارگونه‌ی دنیای متمدن مادی، بسیاری از پسران و دختران را به سوی این انحراف بزرگ می‌کشاند. نخست، پسران را به آرایش زنانه و دختران را به آرایش مردانه تشویق و دعوت می‌کند. سپس به وقیح‌ترین اعمال، شکل قانونی می‌دهد و مرتکبان را از هر گونه پیگرد و مجازات نیز برکنار می‌داند (تفسیر نمونه، ج ۱۶، صص ۲۵۷-۲۵۸). ب/

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا
 أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ ﴿٣١﴾ قَالَ
 إِنَّ فِيهَا لَوْطًا قَالُوا لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنَجِّيَنَّهٗ
 وَأَهْلَكَ إِلَّا أَمْرَاتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿٣٢﴾ وَلَمَّا
 أَن جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سَاءَ بِهِمْ وَقَضَىٰ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا
 لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجِيكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا أَمْرَاتُكَ
 كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿٣٣﴾ إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَىٰ أَهْلِ
 هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ
 ﴿٣٤﴾ وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ
 ﴿٣٥﴾ وَآلِ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يٰقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ
 وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ
 ﴿٣٦﴾ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي
 دَارِهِمْ جِثِيمِينَ ﴿٣٧﴾ وَعَادًا وَثَمُودًا وَقَدْ تَبَيَّنَ
 لَكُمْ مِنْ مَّسْكِنِهِمْ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ
 أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ ﴿٣٨﴾

هنگامی که فرستادگان ما، آن بشارت را برای ابراهیم آوردند، گفتند: «ما اهالی این شهر را هلاک خواهیم کرد؛ زیرا اهالی آن، ستم‌کار هستند.» ۳۱ گفت: «لوط در آنجاست.» گفتند: «ما بهتر می‌دانیم چه کسانی در آنجا هستند. قطعاً او و خانواده‌اش را نجات می‌دهیم؛ مگر زنش را که در زمره‌ی باقی‌ماندگان (در عذاب) خواهد بود.» ۳۲ هنگامی که پیام‌آوران ما نزد لوط آمدند، به سبب (احتمال بی‌شرمی قومش به) آنان ناراحت شد و به سبب آنان، بی‌تاب‌وتوان شد. گفتند: «نترس و اندوهگین مباش. ما تو و خانواده‌ات را نجات می‌دهیم؛ مگر زنت را که در زمره‌ی باقی‌ماندگان (در عذاب) خواهد ماند؛ ۳۳ ما به سبب نافرمانی اهالی این شهر، عذابی سخت از آسمان بر آنان خواهیم فرستاد.» ۳۴ به‌راستی برای افرادی که عقل خود را به کار می‌گیرند، از آن (شهر)،

نشانه‌ای آشکار به جای گذاشتیم. ۳۵ نزد (مردم شهر) مدین، یکی از خودشان (یعنی) شعیب را (فرستادیم). پس (آنان را دعوت کرد و) گفت: «ای قوم من، الله را پرستید و منتظر روز قیامت باشید و تبه‌کارانه در زمین فساد نکنید.» ۳۶ پس از آن (دعوت)، او را دروغگو شمردند، و در نتیجه، زمین‌لرزه‌ی شدید، آنان را فرا گرفت، و در نتیجه، در خانه‌های خویشت، خشک و بی‌جان بر زمین افتادند. ۳۷ و (همچنین قوم) عاد و ثمود را (هلاک کردیم)، و خانه‌های (ویران‌شده‌ی) آنان به‌یقین برایتان نمایان است، و شیطان، کارهایشان را در نظرشان زیبا جلوه داد، و در نتیجه، آنان را از راه (خدا) بازداشت؛ در حالی که (پیش از آن‌که گمراه شوند)، بینا بودند. ۳۸

کردن به سوی میهمان‌ها آمدند، فرشتگان به لوط گفتند: «این قوم به تو دسترسی پیدا نخواهند کرد.»؛ یعنی به ما که هیچ، به تو نیز آزاری نمی‌توانند برسانند. بنابراین، فرشتگان، نجات خود را مسلم می‌دانستند. برای همین، بشارت الهی را روی نجات لوط و خانواده‌اش متمرکز کردند (تفسیر نمونه، ج ۱۶، صص ۲۶۴-۲۶۵). وقتی فرشتگان الهی برای عذاب قوم لوط آمدند، ابراهیم علیه السلام که می‌خواست آن قوم را از عذاب نجات دهد، پرسید که «اگر مؤمنی در میان ایشان باشد، باز هم عذابشان می‌کنید؟». فرشتگان پاسخ دادند: «نه. مؤمنان را حتی اگر یک نفر هم باشند، نجات خواهیم داد.» (اصول کافی، ج ۲، ص ۱۵۸).

پیشنادهای لوط برای دفع خطر عمل لواط

آیات ۷۷ تا ۸۱ سوره یهود نیز این داستان را بیان کرده است. قوم لوط به طرف میهمانان لوط هجوم آوردند (مفردات، ص ۸۴)؛ چنان‌که یکدیگر را هل می‌دادند. این برای این بود که به عمل‌های شنیع و گناهان شرم‌آور معتاد بودند. برای همین سابقه بد، لوط به جای این‌که آنان را موعظه کند، از در بیچارگی و ناعلاجی به قوم خود گفت که این دختران من، در اختیار شمایند. چنین جمله‌ای را برای این گفت که ملکه‌ی فسق و فحشا در دل‌هایشان رسوخ کرده و دیگر گوش شنوایی برایشان باقی نگذاشته بود؛ چنان‌که هیچ زاجری منجرشان نمی‌کرد و هیچ موعظه و نصیحتی به خرجشان نمی‌رفت. پس لوط از آنان خواست که منظورشان را از راه حلال تأمین کنند؛ از طریق ازدواج که گناهی بر آن مرتب نمی‌شود. بنابراین، از مقام پیغمبر خدا دور است که بخواهد قومش شهوات خود را از راه زنا تسکین دهند؛ چراکه هیچ طهارتی در زنا وجود ندارد. پس دختران خود را به آنان عرضه کرد و ازدواج با آنان را برایشان ترجیح داد و گفت که ازدواج با این دختران، پاکیزه‌تر است؛ یا این دختران پاکیزه‌ترند؛ یعنی از میان دو عمل لواط و ازدواج حلال، خیر و پاکی در دومی‌ست، و در اولی هیچ پاکیزگی‌ای وجود ندارد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۰، صص ۵۰۵-۵۰۷).

از داستان لوط به دست می‌آید که اگر جامعه‌ای به اعمالی چون زنا، لواط و مساحقه اشتها پیدا کرد، بر سیاستگزاران آن جامعه فرض است که از طرق حلال و طاهر به دفع و رفع این فواحش همت گمارند. تنها راه حل این مشکل نیز ازدواج است. اگر ازدواج دائم میسر بود، سزاوارتر است؛ و الا ایجاد سازوکارهای مناسب برای ازدواج موقت، از ضروریات زمانی‌ست که جامعه‌ی اسلامی ممکن است به وادی اضطرار بیفتد. / ب

۳۳- ۳۵. ماجرای ملاقات لوط علیه السلام و فرستادگان پروردگار

فرستادگان خداوند چون وارد قریه‌ای (شهر سدوم، و شهرها و آبادی‌های اطراف آن) که قوم لوط در آن می‌زیستند و تا هفتصد هزار نفر جمعیت داشت (روح البیان، ج ۶، ص ۴۶۷)، شدند، نزد لوط رفتند؛ اما به سبب ورود ایشان، لوط بدحال شد. وقتی گفته شود «سء بالامر»، یعنی فلائی خودش به سبب آن امر ناراحت شد؛ نه این‌که آن امر، وی را ناراحت کرده باشد؛ چراکه فرستادگان خدا، به صورت مردانی جوان و زیبا مجسم شده بودند، و لوط ترسید که می‌بادا مردم بدکار قومش در باره‌ی آنان قصد سوء کنند. نگران بود که اگر چنین شود، او از دفاع از آنان ناتوان خواهد بود و شرمنده‌ی میهمانانش خواهد شد. پس گفت: امروز، روز بسیار سختی‌ست. این جمله را برای این گفت که قوم لوط، پیش از آمدن ملائکه بارها مرتکب این معاصی و گناهان و کارهای زشت شده و در ارتکاب فحشا جسارت یافته بودند و از ارتکاب هیچ فحشایی ابا و باک نداشتند؛ بلکه بدان‌ها معتاد بودند، و اگر گناهی پیش می‌آمد، به هیچ وجه از آن منصرف نمی‌شدند. نه حیا مانعشان می‌شد و نه زشتی عمل. نه موعظه آن‌ها را از آن عمل منجر می‌کرد و نه مذمت؛ برای این‌که عادت، هر کار زشتی را آسان و هر عمل منکر و بلکه بی‌شرمانه‌ای را زیبا می‌نماید (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۰، صص ۵۰۴-۵۰۵).

پاسخ فرشتگان به لوط

فرستادگان به لوط گفتند: مترس و اندوهناک مباش که خطر یقینی و نیز احتمال خطری تو را تهدید کند. می‌دانیم که خوف همیشه به سبب مکروهی پیدا می‌شود که احتمال وقوعش باشد، و اندوه وقتی می‌آید که آن مکروه واقع شده باشد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۶، ص ۱۸۵). بعضی البته خوف را مربوط به حوادث آینده می‌دانند، و غم را متعلق به حوادث گذشته. این احتمال نیز وجود دارد که خوف، مربوط به مسائل خطرناک باشد، و غم، مربوط به حوادث دردناک؛ هرچند خطری در آن وجود نداشته باشد.

در اینجا این اشکال پیش می‌آید که طبق این آیات شریف و نیز آیات سوره‌ی هود (۷۷ تا ۸۱)، ترس و اندوه لوط، مربوط به خودش نبوده؛ بلکه از این بیم داشته که قومش مزاحم میهمانانش شوند؛ اما جوابی که فرشتگان داده‌اند، مربوط به نجات لوط و خانواده‌اش از عذاب الهی‌ست، و این دو با هم سازگار نیست.

پاسخ این اشکال را از آیه‌ی ۸۱ سوره‌ی هود می‌توان استفاده کرد: بدین ترتیب که هنگامی که قوم بی‌شرم برای دست دراز



وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَبِقِينَ ﴿٣٩﴾ فَكُنَّا لَا آخِذًا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَن أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَن أَخَذَتُهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَن حَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَن أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٤٠﴾ مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنَ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٤٢﴾ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنُذِرِهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ ﴿٤٣﴾ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٤﴾ اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ ﴿٤٥﴾

و قارون و فرعون و هامان را (هلاک کردیم)، و به راستی موسی با دلایل آشکار نزد آنان آمد؛ (ولی) پس از آن، در آن سرزمین تکبر ورزیدند، و (البته) نتوانستند (از عذاب خدا) بگریزند. ۳۹ پس (سرانجام) هر يك را به کیفر گناهش مجازات کردیم؛ بدین صورت که برخی از آنان، کسانی بودند که به سوی ایشان طوفانی از شن فرستادیم و بر آنان مسلط کردیم، و بعضی از آنان، کسانی بودند که عذاب بانگ (مرگبار)، آنان را فرا گرفت، و گروهی از آنان، کسانی بودند که ایشان را در زمین فرو بردیم، و عده‌ای از آنان، کسانی بودند که ایشان را غرق کردیم، و (البته) خدا قصد نداشت به آنان ستم کند؛ بلکه خود بر خویشتن ستم می‌کردند. ۴۰ وضعیت کسانی که سرپرستانی غیر از «الله» (برای خود) برگزیدند، مانند وضعیت عنکبوت است که خانه‌ای انتخاب کرده است؛ در حالی که

بی‌شک سست‌ترین خانه‌ها، خانه‌ی عنکبوت است. اگر می‌دانستند (جز «الله» را به خدایی نمی‌گرفتند). ۴۱ خداوند از آنچه به جای او می‌پرستند، آگاه است، و اوست که شکست‌ناپذیر و حکیم است. ۴۲ (آری، این حقایق را برای مردم بیان می‌کنیم، و تنها افراد دانا آن را می‌فهمند. ۴۳ خداوند، آسمان‌ها و زمین را هدفمند آفرید. به راستی در این (آیت)، نشانه‌ای برای مؤمنان وجود دارد. ۴۴ آنچه به تو وحی شده، یعنی این کتاب (مقدس)، را تلاوت کن و نماز را کامل و بی‌نقص به جای آور؛ زیرا نماز، (انسان را) از کارهای ناپسند و زشت باز می‌دارد، و البته یاد خدا، (اثر بسیار) بزرگ‌تر (نماز) است، و خدا از کارهایتان آگاه است. ۴۵

نیست؛ زیرا اگر دستور داده‌اند که مردم نماز بخوانند، برای این است که نماز، آنان را از فسق و فجور باز می‌دارد. این تعلیل می‌فهماند که نماز، عملی عبودیست که به جا آوردنش صفتی در روح آدمی پدید می‌آورد که مهارکننده‌ای غیبیست و صاحبش را از فحشا و منکر باز می‌دارد، و در نتیجه، جان و دلش را از پلیدی گناهان و آلودگی‌هایی که از اعمال زشت پیدا می‌شود، پاک می‌کند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۶، ص ۲۰۰).

۳- نماز، مقتضی بازدارندگی از گناه است و نه علت تامه

بازداری از گناه، اثر طبیعی نماز است که توجه خاص بنده به سوی خدای سبحان است؛ لیکن این اثر، تنها به مقدار اقتضاء است. نماز، علت تامه نیست تا تخلف نپذیرد (بدین معنا که اگر نماز گزارده شود، این‌گونه نیست که انسان ضرورتاً از گناه بازداشته شود؛ بلکه هنوز اراده‌ی اوست که سبب ارتکاب یا عدم ارتکاب منکر است)، و نمازگزار دیگر نتواند گناه کند. این یعنی اگر مانع یا مزاحمی در بین نباشد، نماز اثر خود را می‌بخشد. پس یاد خدا، و موانعی که از اثر آن جلوگیری می‌کنند، مانند دو کفه‌ی ترازو هستند؛ که هر وقت کفه‌ی یاد خدا چربید، نمازگزار گناه نمی‌کند، و هر جا کفه‌ی آن موانع چربید، کفه‌ی یاد خدا پایین می‌رود و نمازگزار از حقیقت یاد خدا دور می‌شود و به گناه مرتکب می‌افتد.

آدمی برای دریافت این معنا باید حال بعضی از افرادی را که نام مسلمان دارند و در عین حال نماز نمی‌خوانند، در نظر بگیرد. آنگاه می‌بیند که چنین کسی، به سبب نخواندن نماز، روزه را هم می‌خورد، حج هم نمی‌رود، زکات هم نمی‌دهد، و سایر واجبات را هم ترک می‌کند، و هیچ فرقی بین پاک و نجس، و حلال و حرام نمی‌گذارد، و خلاصه، در راه زندگی، با هر چه پیش آید، خوش است، و هیچ چیزی را مانع پیشرفت خود نمی‌بیند؛ نه ظلم، نه زنا، نه ربا، نه دروغ، و نه هیچ چیز دیگر. آن وقت اگر حال چنین شخصی، با حال کسی مقایسه شود که نماز می‌خواند و در نمازش به کمترین حد آن یعنی آن قدر که تکلیف از گردنش ساقط شود، اکتفا می‌کند، دیده می‌شود که او از بسیاری از کارها که بی‌نماز از آن پروا نداشت، پروا دارد، و اگر حال این نمازگزار، با حال کسی مقایسه شود که در نمازش اهتمام بیشتری دارد، دیده می‌شود که دومی از گناهان بیشتری پروا می‌کند. به همین قیاس، هر چه نماز کامل‌تر باشد، خودداری از فحشا و منکر بیشتر خواهد بود (همان، صص ۱۹۸-۲۰۲). / ب

۴۵. نماز چگونه انسان را از فحشا و منکر باز می‌دارد؟

خداوند در آیه‌ی شریف می‌فرماید که نماز - چون طبیعتاً انسان را به یاد نیرومندترین عامل بازدارنده یعنی اعتقاد به مبدأ و معاد می‌اندازد -، دارای اثر بازدارندگی از فحشا و منکر است (تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۲۸۴).

در این کلام، سه نکته وجود دارد:

۱- شیوه‌ی بازدارندگی نماز از گناه

اقامه‌ی نماز در پنج نوبت در شبانه‌روز توسط آدمی و جامعه‌ی صالح، با ارتکاب و حتی تلقین گناهان کبیره سازش ندارد؛ برای این‌که نماز، مشتمل بر ذکر خداست، و این ذکر: الف. ایمان به توحید، رسالت و معاد را به نمازگزار تلقین می‌کند؛ ب. بنده را وامی‌دارد که با تمام وجود متوجه ساحت کبریایی خدا شود؛ ج. بنده را وادار می‌کند که از آلودگی روحی و بدنی بپرهیزد و به سوی خدا رو کند.

پس اگر انسان مدتی کوتاه بر نماز خود پایداری کند و در برگزاری آن تا حدی نیت صادق داشته باشد، ملکه‌ی پرهیز از فحشا و منکر در او پیدا می‌شود؛ چنان‌که اگر فرضاً آدمی شخصی را برای حفظ خود بگمارد که پیوسته بر احوالش ناظر باشد و او را چنان تربیت کند که به زیور ادب عبودیت آراسته شود و ملکه‌ی عبودیت در او ایجاد شود، بی‌گمان تربیت او مؤثرتر از تربیت نماز نیست، و به بیش از آنچه که نماز دستور می‌دهد، دستور نخواهد داد، و به بیش از آن مقدار که نماز به تمرین عبودیت وادارش می‌کند، وادار نخواهد کرد.

۲- گناه نمازگزار از چه بابت است؟

در جواب این سؤال که پس چرا برخی نمازگزاران مرتکب گناه می‌شوند، این پاسخ‌ها بیان شده است: الف - معنای آیه این است که ای پیغمبر من، بر دعوت به سوی امر خدا پایداری کن؛ که اگر چنین کنی، این دعوت، مردم را از فحشا و منکر بازمی‌دارد؛ ب - برخی از نمازها، نمازگزار را از فحشا و منکر دور می‌کند و نه همه‌ی نمازها؛ ج - شخص نمازگزار مادام که مشغول نماز است، کارهای زشت نمی‌کند؛ چون همین اشتغال به نماز، او را از کارهای دیگر باز می‌دارد؛ د - نماز از فحشا نهی می‌کند؛ اما دلیلی بر اجابت بنده وجود ندارد؛ ه - چنین اشخاصی که هم نماز می‌خوانند و هم گناه می‌کنند، اشخاصی هستند که اگر نماز نخوانند، گناه بیشتر می‌کنند، و نماز در آن‌ها این قدر اثر گذاشته که منکر کمتری مرتکب شوند (روح المعانی، ج ۲۰، صص ۱۶۳-۱۶۴).

هیچ‌یک از جواب‌های مذکور البته با سیاق آیه سازگار